

سج جنس

نخستین کارنامه‌ی فرزندان
دیدگاه عریان

تألیف: سعید آذرپیک
مطبع: انتشارات مهری مهدویان
مکان: تهران

Jens sexom



به اهتمام :
آرش آذرپیک
مهری مهدویان



۱

۳۲



....و در آغاز فقط کلمه بود، سپس شعر و داستان طریقت هایی شدند برای عروج
واژگان .

در امتداد تاریخ پرفراز و نشیب ادبیات جهان ، واژه توانست در این دو نخله ی بزرگ
ادبی ، تا آنجا که باید تراش های هنری لازم را بخورد ، اما متأسفانه مدتهاست
که شعر و داستان به جای آنکه **وسيله هاي** برای پرواز واژگان باشند ، به مثابه
واسطه هاي گریز ناپذیر در آمده اند که در چار چوبه های طلایی خویش آنها را
بی رحمانه به بند کشیده اند و ما امروز با ایمان کامل اعلام می کنیم که
دیدگاه جهانشمول عربان متعالی ترین راه نجات برای قلم هایی ست که می خوانند
، عاشقانه ، خارج از تمام تعصبات ایدئولوژیک ، پایه گذار دهکده ی جهانی ادبیات
باشند .

به قول مولانا، جنس سوم یعنی :

مرد و زن چون یک شود آن یک تویی
چون که یک‌ها ممو شد آنک تویی

۶۸۹۰۶

جنس سوم

به اهتمام : آرش آذر پیک
مهری مهدویان

شما هستید.
به راه خود
بی مبراه



خدا

باسلام و احترام:

برای اندیس‌مند فرهیخته

جناب آقای ~~مهدویان~~

آرشی از ریبک
سیامندان: مهری مهدویان

www.jese-sevom.blogfa.com

درس: کرمات‌ها، نقلیه‌ها، ~~مکتب و مکتب کرمات~~ ~~مکتب و مکتب کرمات~~

کد مکتبی ~~۷۷۷۷۷~~ - آرشی از ریبک ~~۸۸۸۸۸۸۸۸~~

~~مکتب و مکتب کرمات~~
~~مکتب و مکتب کرمات~~
~~مکتب و مکتب کرمات~~

زینب نظریان
سودابه کرمی
میرم سلیمی

آذر پیک، علیرضا، ۱۳۵۸ - گردآورنده
 جنس سوم (بیانیه دیدگاه جهان شمول عریان در ادبیات) / به اهتمام آرش آذریک،
 مهری مهدویان. - کرمانشاه، انتشارات کرمانشاه ۱۳۸۴
 ۱۲۰ ص مصور
 فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیفا
 ۱- متن ادبی - قرن ۱۴ - الف. موسوی مهدویان، مهری السادات، ۱۳۴۸، گرد آورنده،
 همکار. ب. عنوان
 ۸۰۷/۶۲۰۱۶۱
 ۱۳۸۴ ج ۹ ع ۱۹۲ / آ ع PIR



نام کتاب : جنس سوم
 به اهتمام: علیرضا (آرش) آذریک، مهری السادات موسوی مهدویان (مهری مهدویان)
 ناشر : انتشارات کرمانشاه (هرمز بیگلری)
 حروف نگار : حروفچینی قائم (عج) (طاهره سلیمی)
 چاپ : اول ۱۳۸۴
 طراح جلد : امین مهر
 ویراستار : محمد رضا آذر پیک
 تاریخ انتشار : ۸۴
 قطع کتاب : رقعی ۱۲۰ صفحه
 شمارگان : ۱۰۰۰ جلد
 قیمت : ۱۵۰۰ تومان
 شماره شابک : ۹۶۴-۶۶۰۳-۷۴-۲ ISBN:964-6603-74-2

حق چاپ محفوظ

انتشارات کرمانشاه : چهارراه مدرس، پارکینگ شهرداری مقابل هتل راه کربلا- تلفن : ۷۲۲۲۹۳۲

این دفتر پیشکش به تمامی آنانی که عاشقانه با
مراقبه در مراقبه‌های سه‌گانه، روح امید بخش
عریان در کالبد گفتار، کردار و پندارشان
دمیده شده است.

مرامنامه فرزندان دیدگاه عربیان

هنر؛ یعنی شکستن قانون
و ساختن توأمان بنایی نوین
بر چکاد جاودانگی

☐ فقط و فقط ☐

برای دیوانگان، وصله‌های ناجور، شورشیان، مشکل سازان
میخ‌های گرد در سوراخهای چارگوش
آنان که همه چیز را متفاوت می‌بینند

☐

آنها به قوائد دلبستگی ندارند، و احترامی برای روش‌های جاری
قائل نیستند، می‌توانید از آنها نقل کنید،
با آنها مخالف باشید
ستایش‌شان کنید
یا بدشان را بگوئید

اما نخواهید توانست آنان را نادیده بگیرید، زیرا کسانی هستند که
اوضاع را تغییر می‌دهند و به حرکت انسان سرعت می‌بخشند.
در حالی که ممکن است، آنها را دیوانه بدانند.

اما به زعم ما اینها نابغه‌اند، زیرا کسانی که آنقدر دیوانه‌اند که
می‌پندارند می‌توانند، دنیا را عوض کنند، حتماً این کار را خواهند کرد.*

* این مرامنامه خارج از هرگونه جهت‌گیری سیاسی- اجتماعی است و مفاد آن با برداشت از یک
نوشتار «؟» نگارش یافت.

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست
تو خود حجاب خودی «حافظ» از میان برخیز

بیانیه‌ی دیدگاه عریان

به قلم : آرش آذرپیک

بی هیچ تعارف...

ما آمدیم، چه کلاهها را بردارید، چه...

- همه سوار شوند، آغاز حرکت...

- آهای بمانید! یکنفر جا مانده...

- بدو، آینده شروع شده است...



دیدگاه ما، حقیقتیست فروزانتر از زندگی، واقع گراتر از مرگ، و زایش و میرش جاودانه‌هایی هستند که هیچگاه خود را در یک کالبد مشخص محدود نخواهند ساخت.

بنابراین، دیدگاه عریان، بر پایه ارتباط بی‌واسطه با همه چیز «طبیعی و ماوراء الطبیعی»، «کلی و جزئی» تنها یک نظریه‌ی هنری یا ادبی صرف نیست.

بلکه دیدگاهیست جهانشمول در فلسفه، عرفان، جامعه‌شناسی، روانشناسی و... بگذریم، زیراحتی یک نیم نگاه کوتاه به هر کدام از این شریانه‌های هزار شاخه، نیازمند حال و مجال و مقالیست که... «تا وقت دیگر».

بودا که ... اگر «طاهر عریان» را هم نتوانستید، هنوز هنوز فریاد «گانندی» گوش‌ها را به سماع می‌آورد، آن یار سفر کرده که صورت و سیرت همواره عریانش رستاخیز فرشتگان بر زمین بود.

نفس در نفس، از دالاهو تا تبت، از تبت تا... در عریانیت طلایه‌داران طریقت هیچ پنداشتی نمی‌توان داشت، جز انعکاس ذات بی چون خداوندگار.



«هست از پس پرده گفتگوی من و تو

چون پرده بر افتد نه تومانی و نه من»

«خیام»

- و این «رازِ مگو» حقیقتی است که ناخود آگاهِ مدنیت و بشریت را از
تمامیت پرده پوشی‌های درونی و دست‌های پشت پرده‌ی بیرونی به
تنگ آورده است و نمود عینی اینگونه واکنش‌ها، عریانیت‌های پنهان
بر رویتای متشنج جامعه‌هاست.

ادبیات عربیان

حرکتی بسیما که در ذات واژه

اتفاق می‌افتد

نه شعریت و نه داستان وارگی، اینجا مسئله فقط و فقط بر سر واژگان است، زیرا آنگاه که ما این حقیقت عمیق شهودی را پذیرا شویم که واژه یک موجود کاملاً زنده است، بی هیچ گمانه‌زنی باید پذیرفت که یک موجود زنده را هیچگاه نمی‌توان از یک بُعد خاص به نظاره و تشریح نشست.

بنابراین تحمیل یک ژانر ویژه مانند شعریت، واقعیتی نخواهد داشت جز تحمیل جبر گرایانه‌ی یک ایدئولوژی خاص برای نمود بخشیدن به یکی از جنبه‌های شخصیتی واژگان اگر چه ما این برداشت ایدئولوژیک را «وحی منزل» بپنداریم و تاریخ با شکوه ادبیات را حجت قرار دهیم.

«جنگ‌هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند»
«حافظ»

اکنون روح قبیله‌گرایی ادبیات جهان، چه در قشلاق شعر و چه در ییلاق داستان با تمام مکاتب و شاخه‌های اصلی و فرعی، حتی در آوانگاردترین وجوه خود، آگاهانه یا ناآگاهانه واژه را در جنگ ۷۲ ملیتی خویش آنچنان مستغرق ساخته که ما امروزه - بی انکار دست آوردها -

غمگنانه شاهدِ تحقیر، تضعیف و پسرفت ادبیات در برابر دیگر رسانه‌ها و هنرها از جنبهٔ جذابیت و جلب مخاطب هستیم.

راهکردهایی که صرفاً افزایش، کاهش و یا آمیزش انگاره‌ها، قوائد و نگرش‌های مربوط به یک ژانر خاص - مانند داستان - را براساس ایدئولوژیهای پذیرفته شده‌ی همان چارچوبه‌ی ادبی، تنها طرق دست یافتن به هواهای تازه و دست یازیدن به بدعت‌های نوین حتی در شالوده شکن‌ترین و افراطی‌ترین خیزش‌های ادبی جهان دانسته است. زیرا هدف نهایی اینگونه قلم‌ها منحصرأ ارائه‌ی داستانها و اشعاری در تضاد و یا متفاوت با آثار پدرانِ خویش بوده است.

و اینچنین بود که تاریخ ادبیات به بن بستِ تسلسل آمیز کنونی دچار گردید و آنچه در این میانه نادیده به شمار آمد، بی گمان نه اصالت شعر و نه ماهیت داستان، بلکه وجود مقدس واژگان بوده است و بس.

تا اینکه...

- می‌شنوید؟! این صدای آسمان است...

... و در آغاز کلمه بود، کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود.

- آهای! چشم‌ها را باید... جور دیگر باید... و چشم‌های سوم

اینگونه است، آغاز ابریشمین شاهراهی دیگر، بی آنکه هیچ جاده‌ای را نقطهٔ پایان.

مکان و زمان، آنچنان در هم ادغام که ناگهان عقربه‌های بی‌گذار به پس و «من» بی‌گذار به پیش... قلم هنوز ایستاده است.

- شعرا؟

- داستان؟

- «تا بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم»

- تاریخ چه؟

- تجربه‌هایی بس گرانمایه که آنچنان بر مکان و زمان چیره شده‌اند، که هیچگاه خواب این گمان شکنی را نیز به چشمان خود راه نخواهیم داد که شاکله بخش همه چیز در هنگامه‌ی «رستاخیز واژگان» فقط «متن» است.

- لطفاً ریاضی‌تان را به رخ نکشید:

شعر + متن × داستان + متن = متن

یک متن کاملاً عریان و یک قلم بی نهایت آزاد، بر فراز اندیشه‌های بی‌پایان، این آرمان ماست و نقش رایت شورشیانیست که دیوانه‌وار فریاد شده‌اند:

متن عریان = حرکتی واژه‌گرا در یک ژانر نامتعارف

برای گذر از گردونه‌ی کارمای متن

بازگشتی آوانگارد به اصالتی فرا رَو

ناخود آگاه انسانیت ریشه در روایت و تغزل دارد، بی آنکه گسلی

بین این دو نحله قائل گردد.

از اوستا و اوپانیشادها گرفته تا تورات و انجیل و قرآن.

اگر باز هم تشنه‌اید- خط سوم ادبیات ایران زمین - «سطح»

قلم برتر و متعالی، بر چکاد شاعرانگی‌ها و داستان پردازی‌ها نه یک شاعر صرف است و نه یک داستان پرداز صرف. اینجاست که واژگان عاشقانه به رقص می‌آیند و آزادانه پای بر عرصه‌ی متنی هنرمندانه می‌گذارند که پیشاپیش نه داغ شعریت بر تن آنهاست و نه تهمت روایت بر پیشانی‌شان.*

فرآیند آفرینش اینگونه متون، تنها در شکافتن هسته‌ی مرکزی واژگان است برای آزاد ساختن تمام انرژی‌های ناگفته و نهفته‌ی درونی و بیرونی. به منظور بی‌واسطه‌ترین ارتباط ممکن با آنها که طی قرنهای متوالی می‌باید منحصرأ در دو شاخه‌ی جدا از هم، یعنی: شعریت و روایت تعریف می‌شدند.

و این یعنی- کشف، عریان ساختن و تکوین جنسیت سوّم و بنیادین واژگان، خارج از هرگونه نرینگی و مادینگی که در امتداد تاریخ پرفراز و نشیب ادبیات به دلایل ذیل هیچگاه فرصت نمود و گسترش عینی نداشته است:

۱- خلاء پنداشته شدن

* ... و در آغاز فقط کلمه بود، سپس شعر و داستان طریقت‌هایی شدند برای عروج واژگان. در امتداد تاریخ پرفراز و نشیب ادبیات جهان، واژه توانست در این دو نحله‌ی بزرگ ادبی تا آنجا که باید تراش‌های هنری لازم را بخورد. اما متأسفانه مدتهاست که شعر و داستان به جای آنکه وسیله‌هایی برای پرواز واژگان باشند، به مثابه‌ی واسطه‌هایی گریزناپذیر درآمده‌اند که در چارچوبه‌های طلایی خویش آنها را بی‌رحمانه به بند کشیده‌اند و ... ما امروز اعلام می‌کنیم که دیدگاه عریان متعالی‌ترین راه نجات برای قلم‌هایی است که می‌خواهند، عاشقانه، خارج از تمام تعصبات ایدئولوژیک، پایه‌گذار دهکده جهانی ادبیات باشند.

- ۲- عناوین اغفال کننده و جامعه پذیر «شاعر و داستانپرداز»
 ۳- عدم زمینه‌ی مناسب و جرأت کافی برای کشف و اعلام حضور
 ۴- سرکوب آنی تفکر، پیش از نطفه بستن آن توسط زُعمای قوم و
 مافیای ادبی

۵- «هندوستان» دانستن این قاره‌ی نویافته
 بنابر همین اصل یک «متن عریان» را هرگز نمی‌توان با انواع
 داستانها و اشعار به اصطلاح «پلی ژانریک» امروزی جهان مطابق
 دانست، اگر چه حجم بیشترِ متون بعدازثوریِ این جریان، فعلاً
 درجوکولاژواره‌ی چنین عرصه‌هایی دست و پا می‌زنند.
 که این امر نتیجه‌ی برداشتهای جامد و ایستا از اینگونه
 شاکله‌هاست، بجای ارتباط ادراکی و کریستالیزه کردن بطنِ استحاله
 پذیرِ ساختارهای رادیکالِ آنها در اثر.
 باید توجه داشت که هدفِ «متن عریان» دست یافتن به یک ژانر
 قائم به ذات در ساحتِ بی‌پایان واژگان است و تکوین نهایی این پروسه
 بر می‌گردد به فراروی ذاتِ واژگان از شاکله‌های هزار چم شعریت و
 روایت به منظور نمود بخشیدن به ماهیت‌های نهفته‌ی درونی و بیرونی،
 نه وانمود کردن به اینچنین وجوهی که تنها فرآیندِ «استرایسیسم
 کنونی» در حرکت دیدگانِ معصومِ ادبیات، آن را پیشروتر از پیش جلوه
 خواهد داد.
 «این همسفران پشت به مقصود روانند باید که «؟» قدمی پیشتر افتم»
 «کلیم کاشانی»

برای وضوح بیشتر مطلب، دیگر باره باید تأکید کرد:

در وجود مقدس واژگان پتانسیل‌های نامرئی و گوناگونی وجود دارد، که پافشاریهای متعصبانه‌ی ادبیات بر داستان و شعر- به عنوان ژانرهای برتر و اوج عروج واژه‌ها و در کنار آن، بست نشستن کلیت ادبیات در برج عاج خویش که موجب عدم استفاده‌های ادراکی- دیالکتیکی از انواع نگرش‌ها و ساختارهای مختلف هنری، علمی، فلسفی و دیگر رشته‌های دانش بشری گشته، هیچ حاصلی نداشته است به جز عقیم ماندن آن انرژیهای پنهان و بالقوه.

اما در صورت خروج واژگان از این حصارهای خود ساخته و عریان گشتن وجود نهفته آنها.* تمامی این ژانرهای جداگانه و قرائت‌های ناهمگون می‌توانند، باگذر از - گردونه‌ی کارمای متن - هویتی دیگر را در بطن متعالی‌ترین شاهکارهای ادبی به یادگار بگذارند.

این در صورتی‌ست که قلم ما حتی ناخودآگاه نیز اصالت واژگان را هیچگاه به جامه‌های کلیشه پذیر ادبی درنیاورد و بدین ترتیب با گشوده شدن «چشم سوم» و نمود عینی جنسیت سوم «عریان» واژگان، جهانی سوم در انتظار ادبیات است. جهانی ناشناخته و بی‌پایان که نه قیل و قال اهالی زمین را دارد و نه تضادها و مرزبندیهای بهشت و دوزخی- اگر چه بی‌گمان جای پای اشراقی‌ترین ابعاد برزخی آن عوالم

*- هر موجود مستقلی پیش از ورود به مرحله چارچوب‌ها که ناخودآگاه ناگزیر به وارد شدن در آن است، یک «وجود محض» به شمار می‌آید، اما پس از فرازوی از این مراحل و رسیدن به مقام حقیقت، با بازگشتی آوانگارد به اصالت فراز و خویش، بار دیگر به یک «وجود محض» مبدل خواهد گشت، ولی اینبار تفاوت بسیار اساسی و مهمی که با مرحله پیشین خواهد داشت، این است که ما در عریانیت محض با یک وجود کاملاً معرفت یافته و شائبه ناپذیر «وجود عریان تکامل یافته» مواجه خواهیم شد.

را نیز می‌توان بر خاکِ تاکنونِ بکر این سرزمین شگفت‌انگیز مشاهده نمود. البته با عنایت به مراقبه‌شناور در متن که (آزادگی بی‌قید و شرط واژگان) را جایگزین «آزادی بی‌بندی و باری» می‌کند، که متأسفانه ادبیات امروز را به ورطهٔ پوچی‌انگاری و پوچ‌نگاری کشانیده است.

گذری کوتاه بر ادبیات جهان در آستانه‌ی عربانیت

«اول و آخر این کهنه کتاب» حادثه است!
 بنابراین بهتر آن است که سخن ما با سه جمله از بزرگان ادبیات
 جهان در این باب آغاز گردد:
 «زندگی حقیر من، آنقدر ساده و آرام است
 که در آن، جمله‌ها حادثه‌هایند» فلوبر
 «شعر، خطر کردن در زبان است» مالارمه
 «شعر حادثه ایست که در زبان اتفاق می‌افتد» اوکتاویو پاز
 نمونه‌ی این حادثه آفرینی‌ها در زبان، تحولی‌ست که اوایل قرن بیستم
 در نگرش‌ها و نگارش‌های شاعران مغرب زمین متبلور گردید و
 بازتاب‌های آن به تدریج تمامی ادبیات جهان را در بر گرفت.
 این خیزش «شعر را آفرینش شاعرانه‌ی زبان» می‌دانست نه
 «آفرینش شاعرانه‌ی واقعیت» که مبنای بینش گذشتگان بود.
 برای نیل به این مقصود، مجاهدت‌هایی صورت گرفت، کوشش
 «ورلن» در به هم ریختن عروض و استفاده از زبان شکسته و گفتگوی
 نجوایی.
 جهد «کلودل» و «تی‌اس‌الیوت» برای خلق زبانی محاوره‌ای و
 نثرواره در شعر.

ریختمان عامه پسند آثار «گاریالورکا»^{*} و مهمترین آنها جنبش جهانشمول «سوررئالیست»ها که ورود خودکار واژگان را در شعر-بی‌هیچ مراقبه و مراقبتی- مبنای سرایش خود قرار داده بودند، مبین این واقعیت است که اساس هنروریه‌ها و نوآوریه‌ها در حوزه‌ی زبان شاعرانه مربوط به دوره‌ی جدید بوده است.

چرا که امروزه اکثریت اندیشمندان و منتقدان متفق‌القول اذغان کرده‌اند که تنها علت وجودی شعر همان زبان آن است و کشف راهکارهای نوین برای آفرینش معانی بدیع جز در دنیای زبان ممکن نخواهد بود.

آن هنگام که «آندره برتون» پیشوای «سوررئالیست»ها، بنیان نگارش خود را حرکت خودکار واژگان در متن به منظور آفرینش شعریتی برتر قرار داد- با همه‌ی نوآوریه‌های پیشتانزانه، که آرمان آن خلع «زبان بیان» و بر اریکه‌ی قدرت نشاندن «زبان آفرینشگر» بود، هنگامه‌ای بر پا گردید که می‌توان با جرأت اذغان کرد، در کنار آنتی‌تزه‌ای تئوریک، بزرگترین حکم نفی آن- «اعلام مرگ رمان» به عنوان برجسته‌ترین چهره‌ی روایت بود.

اما آیا این فتوا توانست با موج توفنده‌ی «رمان نوین» که با شاکله‌های استحاله یافته‌اش به قول «ر.م. آلبرس» در نیمه‌ی دوم قرن بیستم به عنوان شایع‌ترین نحوه‌ی بیان ادبی درآمد، به مقابله برخیزد.

* خارج از نگرش سوررئالیستی وی.

به هر حال اکنون چندین دهه از زایش «سوررئالیسم» و پس از آن پیدایش «رمان نوین» می‌گذرد، و هر دو شاخه تجربه‌هایی بس گرانمایه در حوزه‌ی ادبیات جهان به ودیعه گذاشتند.

اما ما اکنون برآنیم که این زبان آفرینشگر را از یک دریچه‌ی دیگر به نظاره بنشینیم و با گذر از تمام کُنش‌ها و واکنش‌های شعری-داستانی وارد دنیایی شویم که زبان در ساحت آن جان می‌گیرد، یعنی: «دنیای سحر آمیز واژگان»

دنیایی که در آن واژه با عدول از همه‌ی منش‌های تعریف شده و فراروی از مرزهای شعریت و داستان‌وارگی حرکتی را در متنت متغیر آغاز می‌کند که در اصالت وجودی خود تمام تمایزهای صوری و جوهری شعر و داستان را کاملاً بی‌اهمیت می‌انگارد.

بدینگونه واژگان در متن مبدل به شخصیت‌هایی شهودی و حقایقی فراشعری و فراداستانی می‌شوند که دیگر نه از آن شاعرند و نه از آن داستان‌نویس بلکه در گستره‌ی نامحدود متن، آئینه‌ی توأمان و تمام نمای جهان بیرونی و درونی عریان‌نویس می‌شوند.

واژه همانند منشوریست که هیچگاه در تاریکی نمی‌تواند حقیقت وجودی خود را به نمایش بگذارد و در این موقعیت با بیشتر شدن طیف نوری، ابعاد هنری واژه نیز بیش از پیش جلوه‌گری خواهند کرد، به همین دلیل ارتباط بی‌واسطه در یک خلاء محض و محیط کاملاً مجرد چیزی جز ابتذال به بار نخواهد آورد.

واژه در اینگونه متون با تمرّد رندانه از چارچوبه‌های پیشین، عریانیت حضور خود را به متن دیکته می‌کند، بی‌آنکه مزاحم آزادی تکامل یافته دیگر واژگان گردد.

با توجه به دهش‌ها و گیرش‌های هنری، درونمایه‌های متون عریان سوژه‌هایی عمومی به شمار می‌آیند که با عبور از صافی کنش‌ها و واکنش‌ها منحصر به فردترین بستر را برای ایجاد نگرش‌ها و نگارش‌های متفاوت مهیا می‌سازند.

در این بافت اصیل «متن عریان» همانند سازمانی یکپارچه خواهد شد، که اجزاء به هم پیوسته ولی قابل تفکیک آن که همان واژگان هستند تنها از طریق نقشی که در یک پازل «چارچوبه‌ی گشتالت‌گونه» دارند، موجودیت پیدا می‌کنند و با پیشبرد چنین رویه‌ای واژه در متن خود کاراکتر، خود حادثه، خود عاطفه، خود تفکر، خود تصویر و... نتیجتاً خود زبان می‌شود.

مراقبه شناور در متن*

«خوشا آنان که دایم در نمازند بهشت جاودان بازارشان بی»
«طاهر عریان»

مراقبه در نگارش متن عریان، تبلور یک «کوشش بی‌رنج» است، نه عرق‌ریزیهای صنعت‌گرانه، مدیتیشنی سیال در کلیه‌ی احوال و افکار انسانی «کلی و جزئی»، «طبیعی و ماوراء الطبیعی»، حالتی فرارونده برای همبستری ناسازگارها به منظور «یکسان نگریستن» در همه چیز.[□]

شیرازه‌ی جهان اکنون ملقمه‌ی ناهمگونی‌ست از مقررات، فناوری‌ها و مبادلات، که پا به پای هر دست‌آورد بشری، تخته‌ی فروپاشی آن را نیز برای نیل به اصل دگرگونی و دگردیسی می‌آفریند و این حقیقت آرمان‌ستیز خواسته و ناخواسته مبانی متعالی هنری را به سمت

* مراقبه شناور، در اصل یک فرایند تکامل بخش است برای فرا روی ذن‌گرایانه از ضمیرهای ناخودآگاه و خودآگاه، بدون انکار یا برتری دادن یکی از آنها بر دیگری، با هدف رسیدن به نوعی نیروانای همه‌جانبه به منظور آرامشی سیال و فعال در تمام امور زندگی.

† البته در صورتی که ما مبنای زمان را با حذف «حال فرضی» جاری شدن پیوسته‌ی «گذشته» در «آینده» بدانیم دیگر هیچ‌گونه ناسازگاری برای چالش‌های دیالکتیکی -از لحاظ زمانی- حتی به منظور رفع تضادها نمی‌تواند وجود داشته باشد، اما می‌توان هر اندازه که «موقعیت فاعلیت» به طول می‌انجامد را به گونه‌ای کاملاً قراردادی «زمان حال» پنداشت.

مالیخولیایی‌ترین تراوشات ذهنی و قانونمند کردن ترس و خلاء سوق داده است.*

اما در کشاکش این همه هیاهوی خودساخته، مزایای مراقبه معمولاً در معانی انتزاعی بارزی- همانند هماهنگی افزایشده، فهم فراتر و صلح درونی نهفته است.

تمرکز، آدمی را وامی‌دارد تا در مهرورزانه‌ترین حالت، بر ذهن سرکش مسلط و در باب خواست‌ها و توقعات خویش همواره انعطاف‌پذیر گردد.

مهارتی بی‌پایان که بر چگونگی اوضاع نظارت دارد بی‌آنکه در هزارتوهای ناخودآگاه به نوعی گمگشتگی بی‌بازگشت مبتلا گردد.

این به معنای مکاشفه و موشکافی تمامی هستی‌ها و چیستی‌هایست که بی‌هیچ رنگ و لعاب بخشیدن متظاهران- با پیش‌پندارها و عادات معمول- می‌تواند در ذهنیت ما به عینی‌ترین چهره‌ی بودن مبدل گردد.

* در حقیقت عمیق شهودی، بر خلاف آنچه که در روبنا مشاهده می‌شود، «آنتی‌تز» به معنای نفی بی‌چون و چرای یک «تز» نیست، بلکه ماهیتی دیگر در کنار آن برای تکامل بیش از پیش است، که با فراروی هوشمندانه از هر دو ماهیت ظاهراً متناقض- خارج از تمام ظواهر سطحی- می‌توان به اعماق درونی یک پدیده راه یافت و وجود عریان آن را به کشف و شهود نشست، بنابراین برای ارتباط بی‌واسطه با اصالت وجودی هر موجودی باید از ماهیت‌های کلی و فردی آن فراروی کرد، نه اینکه پیشاپیش آنها را سلب یا انکار نمود.

در وضعیت مراقبه تمامی واکنش‌های ذهن متأثر- با نفی ایستایی‌های بعد گرایانه- بر پایه‌ی زمان حال یعنی موقعیت فاعلیت در آزادانه‌ترین ناپوشیدگی ممکن، همه‌ی رفتارها و تصمیمات نابخردانه و برده‌وار را پیشاپیش به آخرین نقطه‌ی نابودگی می‌کشاند بی‌آنکه در هنگامه‌ی رؤیت دریافته‌ها، حتی ساده‌ترین مکاشفه‌ها را بنابر نقشمایه‌ی شهودی واژه در ساختار متن از موهبت جاودانه زیستن محروم سازد.

بنابراین در مرکزی‌ترین نقاط دایره‌ی وجودی شما- قلب و ذهن- جایگاهی به مراتب والاتر و خلاق‌تر از صرفاً واکنش‌های خودکار به وجود خواهد آمد- ارتفاعی بی‌واهمه برای ناگزیرترین معراج‌واره‌های هنری.

و این گون مراقبه، با نمود بخشیدن به ناخودآگاه هویت‌مند، طریقتی پویا را پایه‌ریزی خواهد کرد که همواره مؤلف را در حرکت خودکار واژگان از پیشامتن تا فرامتن به اوج زاینده‌ی می‌رساند و اثر را به امکان انعکاس معانی بدیع و حتی موضوع شکن برای احیاء استحاله یافته‌ی سنتهای دوشینه و تکوین دوشیزه‌ترین دریافته‌ها بر پایه‌ی تمامی تأثرات و تصورات درونی و بیرونی مجهز می‌سازد.

با تحقق این امکان و با توجه به نگرش‌های هرمونیتیکی به معانی متنی و فرامتنی اثر، حقایقی به منصه‌ی ظهور خواهد پیوست که هیچگاه پیش از این نبوده‌اند، البته حکایت تأویل کننده‌های موضوع‌گرا و بالاخص در متن عریان ایدئولوژی‌گرا که از همان آغاز خوانش- چه

دیداری و چه شنیداری- اندیشه‌هایی شائبه‌پذیر و آمیزش یافته قلمداد می‌گردند، خواستار فراختایی دیگر است. به هر حال کلماتی که تأویل‌کننده به کار می‌برد، ریشه در سیاق زبانی دارد و ساحتی از معانی را شکل خواهد داد که کاملاً منحصر به فردند، بنابراین در صورت تمرکز شناور در اثر، تخصیص هر نوع معنای مبتنی بر متن- می‌باید مشارکتی شهودی در اینجا و اکنون به شمار آید.

هدف مراقبه‌ی شناور، نه حذف و نابودی واژگان حاشیه، بلکه ذوب هنرمندانه‌ی آنهاست، در هسته یا هسته‌های متنی- فرامتنی اثر.

قلم‌عریان آنگاه که پای خود را از مرحله‌ی تئوریهای ثانویه فراتر گذاشت، ناخودآگاه با رها شدن از دایره‌های بسته تفکرات و عواطف محدود و معمول، ریختمان‌نگرش خود را بر پایه‌ی دو اصل کاملاً اساسی و مهم در دیدگاه یعنی: «جذبه و حیرت»^{*} بنا خواهد کرد. و تحقق این نگرش والا تنها در صورتی است که آن شگفتی سکر آمیز و حالت درونی ذاتی جهان وجودی «عریان نویس» گردد.

* راهروان دیدگاه عریان، هنگام طی طریق در این طریقت که می‌توان گفت، هر گام پیشروی در آن به مثابه‌ی یک گام نزدیک‌تر شدن به «مشرق اکبر» است، گاه‌گاه، ناخودآگاه، با قرارگرفتن در آن جایگاه متعالی و بی‌سابقه، در برابر جلوه‌های بکر طبیعی و ماوراء طبیعی جمال و جلال حقیقت، خود را آن چنان متحیر و رها می‌یابند که گاه ممکن است، حالت سکر و مستی به آنها دست بدهد و این فرایند مکاشفه آمیز و غیرقابل تشریح، که در ذات نامحدود خویش همواره باعث ایجاد نگرش‌ها و نگارش‌هایی دیگرگون خواهد شد را به اصطلاح «جذبه و حیرت» می‌نامند.

ناگفته نماند در دیدگاه عریان، قلم متعالی، خداوندگاریست که
 واژگان نه بندگان ستایشگر، بلکه همگامان جاودانه‌ی وی می‌شوند در
 تداوم خلقت. آفرینشی که با رها ساختن آنها از تمام قید و بندهای
 قهقراپی، هر کدام را فرمانروای قلمروانی خواهد کرد که هیچگاه خواب
 آن نیز به چشم‌هایشان خطور نکرده باشد.

ای حسرت خوبان جهان روی خوشت وی قبله‌ی زاهدان دو ابروی خوشت
 از جمله صفات خویش عریان گشتم تا غوطه خورم برهنه در جوی خوشت
 «حضرت مولانا»

طریقت در شریعت می‌نماید
حقیقت در طریقت می‌نماید
«خاکسار جلالی»

چند پیشنهاد اصلاح گرایانه تا... یک ژانر قائم به ذات

دیدگاهِ عریان در ادبیات امروز، به عنوان سنتی نوظهور که بر موج بحرانه‌های پس از مدرنیسم مقتدرانه پای بر عرصه‌ی تاریخ نهاده است، برای نیل به حقیقت لایزالِ خود که بی‌واسطه‌ترین ارتباط زیبایی شناسیک با تمامیت هستی «واژه» است، طریقتی پایان ناپذیر را فراروی ادبیات جهان قرار می‌دهد که رسیدن به آن با توجه به بازیافت‌ها و دریافت‌های بی‌بدیلِ شهودی فقط و فقط با گذر از تمام شریعت‌های خود ساخته و رایج در ماهیت زبان، برای اصالت بخشیدن به وجود منحصر به فرد و بی‌همتای واژگان ممکن است، بنابر همین رویه در این بخش پس از ارائه «مؤلفه‌های اولیه» که اساسِ نگرش‌ها و نگارش‌های این نحلهٔ بزرگ ادبی را در حال و آینده پایه‌ریزی خواهد کرد. با این باور داشت که «زمینه سازِ انقلاب‌های بزرگ، اصلاحاتی کوچک است».

اکنون با معرفی و پیشنهاد برخی مؤلفه‌های ثانویه این نکته بنیادین مطرح می‌شود که اینگونه تمهیدات و اله ما نها با توجه به اصالتِ تفاوت در هر مکان، زبان و قلمی که به اصلِ بی‌پایانِ «عریان» ایمان

آورده است، همواره در صورت عدم پذیرش یا اشباع شدگی، قابلیت تغییر، تکوین و حتی با رجوع به روح عریان ارائه مؤلفه‌هایی متفاوت را دارد و در این باب همیشه بایستی به یاد داشت که به قول ولادیمیر مایاکوفسکی:

«مسلماً نوآوری این نیست که هر آن از حقیقتی تازه دم بزنیم، دگرگونی بحر‌ها و شیوه‌ها و قوائد «شعر» کار هر صبح و شام نیست، می‌توان به ادامهٔ اینها، نفوذ دادن اینها پرداخت، حقیقت «دو دو تاجارتا» به تنهایی حقیقتی زنده نیست و نمی‌تواند باشد، باید شیوهٔ اعمال این حقیقت را دانست، باید کاری کرد که این حقیقت زنده شود، باید با شواهد زیاد نشان داد که این حقیقت متزلزل نیست.»

یک نیم نگاه کوتاه بر «فرا داستان عریان»

«برای آفریننده‌ی ادبیات، یعنی نویسنده، اصل کار خودِ زبان است»
«ریکاردو»

«فرا داستان عریان» که با هدف گذر از متنی روایت مدارانه حرکت خود را بسوی عریانیت محض واژگان آغاز کرده است، تا کنون به موفقیت‌هایی در خور توجه دست یافته که شایسته است به برخی از این مؤلفه‌ها اشاره شود:

۱- مؤلفه‌های سه‌گانه، کلی و همسوی یک «فرا داستان عریان»:
الف) کاملاً بدون قابلیت خلاصه شدن، زیرا تحقق خلاصه‌نویسی در یک داستان توهین مستقیم به واژگانی است که با تمام بار «متنی-فرامتنی» خود، آگاهانه از گردونه‌ی روایت اخراج خواهند شد و این امر هیچگونه ارتباطی به کوتاه بودن یا بلندبودن متن ما ندارد.
ب) هیچگاه نمی‌توان، یک «فرا داستان عریان» را به تعریف نشست، زیرا در صورت عدم قابلیت تعریف شدن، تنها می‌توان با «خوانش محض» به دنیای «فکری-عاطفی» و یا آنکه در مرحله‌ای بالاتر حیرت‌انگیز و سکر آور اثر راه یافت.

ج) در صورت به نمایش درآمدن یک داستان، رغبتی برای خوانش اثر در مخاطب نخواهد ماند، در جهان اکنون رایانه به مرحله‌ای از تکامل علمی خود رسیده است که به راحتی در خود توان به تصویر کشیدن

تمام آثار داستانی جهان را حتی در آوانگاردترین گونه‌های ادبی دارد. اما یک «فرا داستان عریان» را هیچگاه نمی‌توان حتی با پیشرفته‌ترین جلوه‌های ویژه‌ی رایانه‌ای نمایش داد و این امر بر می‌گردد به خیزش خودکار واژگان با فرازوی از ضمیرهای خودآگاه و ناخودآگاه با هدف رسیدن به گونه‌ای نگارش ذن مآبانه، آنچنانکه گاه زایش، پردازش و پیرایش یک متن ممکن است، کمتر از یک ساعت و گاه بیش از یک سال ذهن و قلم عریان نویسنده را مشغول خود سازد.

۲- سرایش آزادانه‌ی روایت، با بهره‌گیری دانشورانه از شگردها و ظرفیت‌های خود داستان، برای دست یافتن به یک روایت هنجار گریز، زبان برجسته و بیان ویژه نه تحمیل شعریت بر روایت - به گونه‌ای که باعث پیدایش نوعی التذاذ شاعرانه از خوانش روایی خود گردد.

۳- معلق قرار دادن مخاطب در یک خلأ شهودی، ما بین درون و بیرون روایت، برای نظارت آگاهانه بر کلیت اثر توأمان با غرق ناخودآگاه در جزئیات متن، به منظور تکامل روایتی تأویل پذیر برای پیدایش قرائت‌های گوناگون بعد از سه اصطلاح - شهادت مؤلف و تکامل سیر ذهن گونه مؤلف توسط مخاطب.

۴- عدم استعمال شگردها و گره افکنی‌های لایبرنت گونه در دایره‌ی رمزگان متن، برای التذاذ آنی مخاطب از اثر، البته این نکته حجتی برای حضور حتمی پیرنگ‌های یک لایه، بی فراز و فرود و خشک و عدم طرح‌های پیچیده در نوشتارها نیست.

۵- ... و البته می‌توان فاکتورهای یاد شده را در برخی «فرا شعر عریان»‌ها نیز مشاهده نمود و این هیچ معنایی ندارد جز فراروی از چارچوبه‌های بسته شعریت و روایت، برای راه یافتن به وجود عریان‌واژگان «جنس سوم»- نه آمیختگی تفنن آمیز، و هرچند موفق این دو ژانر که باعث پیدایش متونی «مخنث‌گون» خواهد شد. اگر چه ذهن‌های معتاد و تاریخ اکنون ادبیات نتواند این خیزش ناخودآگاه را پذیرا گردد.

یک نیم نگاه کوتاه بر «فرا شعر عریان»

«فرا شعر عریان» نیز همانند فرا داستانهای این دیدگاه با هدف فرازوی از متنی شعر مدارانه و با نیت از میان برداشتن روابط شبه «ساد و مازوخیستی»
شعر ⇌ شاعر ⇌ مخاطب

در شاکله‌های پیشتازانه‌ی ادبیات امروز حرکت تکوینی خود را آغاز کرده است و محرکی پویا برای پیدایش اله‌مانه‌ایی پایا و لایروبی برخی بازیهای تفنن آمیز در متن گردیده است. و همانگونه که قبلاً اشاره شد، حجم بیشتر این فعالیت‌ها فعلاً با داشتن رونمایی ظاهراً «پلی ژانریک» در کلیتی شعرگونه موجب التذاذ داستانی از متن می‌شوند، در اینجا لازم است به برخی وجوه و مؤلفه‌های «فرا شعر عریان»ها اشاره گردد.

۱- خیزش خودکار و ذن مآبانه‌ی واژگان که با توجه به آنچه در «فرا داستان عریان»ها ذکر گردید، موجب راه یافتن واژگان به یک حضور کاملاً استثنائی، شهودی، آزاد و بی‌جایگزین در متن می‌شود.*

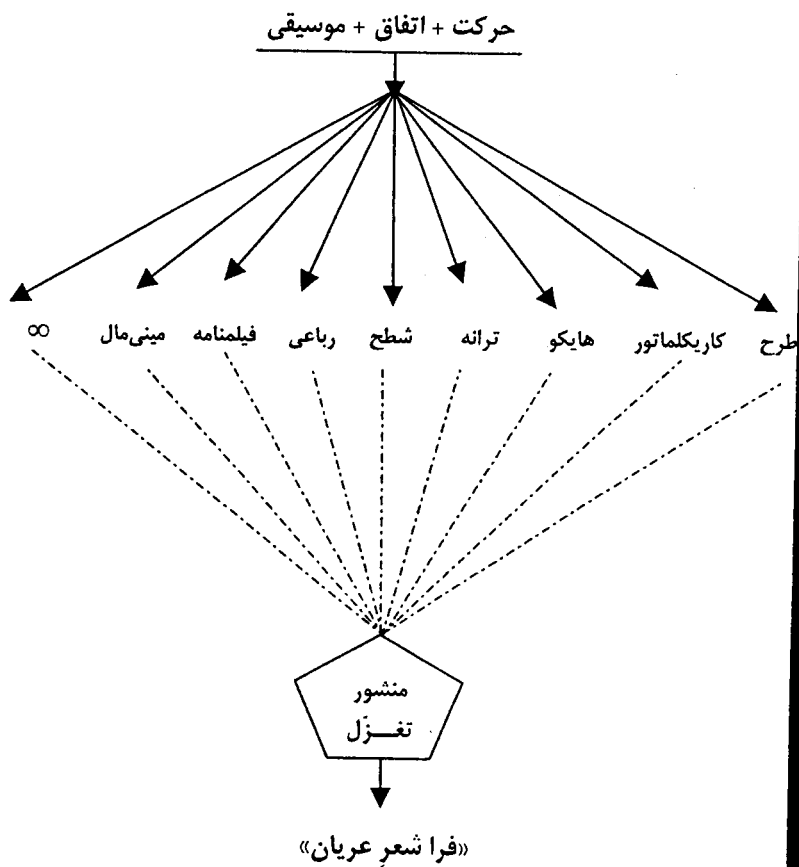
*دیوان شمس مولانا عالی‌ترین نمونه کاربرد «مراقبه شناور» در ادبیات «پیشا عریان» است، و بهترین گواه بر روح عریان اندیش مولانا این بیت اوست که:
«حرف و گفت و صوت را بر هم زنم / تا که بی این هر سه با تو دم زنم»

۲- یک نگاه کاملاً هنرمندانه که روساخت دستگاه دستوری را با عدول از جنبه‌های خطی به سمت اشکال «نقطه» وار سوق می‌دهد و در کنار آن با محور قرار دادن حضور دیگرگون واژگان خارج از هر گونه تعریف، شناسه و توضیح گرامری، لایه‌های مستتر در زیرساخت را به اوج آشکارگی می‌رساند، تا آنجا که رسمیت نظام دستوری تنها تا لحظه‌ایست که بتواند مکاشفه‌ها و مکنونات حسی-فکری-بصری نگارنده را به مخاطب القاء نماید و لاغیر.

۳- حذف دانای کل، روابط اشباع شده و نیاز و ناز مدارانه، با حضور استحاله پذیر کاراکترهای مختلف و حرکت سیال دیالوگ‌ها و منولوگ‌ها بر پایه‌ی حوادث غافلگیر کننده و فورگراندینگ‌های زبانی-روایی، در اشکال و فرم‌های مختلف یک یا چند پیرنگی و یک یا چند محوری، در بافتار «پلی فونیک» متن.

۴- استخراج و نمود دانشورانه‌ی تمام پتانسیل‌های درونی و بیرونی واژگان در همه‌ی ابعاد، بر پایه‌ی بهره‌وری فعال از دیدگاه‌های استاتیکی امروز- مانند: استفاده‌ی سیال و آزادانه از «سبیل گربه‌ی واژگان» یعنی: موسیقی- که با توجه به ادبیات ایران زمین می‌توان گستره‌ی این بُعد لاینفک واژگان را- خارج از مقوله‌ی عروضی و غیرعروضی بودن- در هفت دستگاه بنیادین تقسیم‌بندی نمود.

- ۱) وزن عروضی سالم
 - ۲) وزن عروضی شکسته
 - ۳) وزن جامد نیمایی
 - ۴) وزن مرکب
 - ۵) وزن پیوندی
 - ۶) موسیقی سپید
 - ۷) انواع موسیقی‌های ریتمی - حسی - هندسی
- ۶)... و بالاخره نمودار نسبی یک «فرا شعر» را با توجه به آثار ارائه شده توسط پیشگامان این دیدگاه می‌توان اینچنین تجسم کرد.



میترا فرخ‌روز - کرمانشاه

متولد : ۱۳۶۴



«فرار»

-بیخشید آقای...-

{به نام پیوند دهنده قلبها}

خدایا به هر آنکس که دوست می‌داری بیاموز که

دوست داشتن والاتر از عشق است

مکان: خ شریعتی، پلاک صفر

زمان: ۲۹ خرداد، ساعت ۱۳



-دربست شریعتی



-تو... و!

-فاطمه چه قدر... نه دیگر!

-به خدا هنوز خودم هستم...

{نبضش نمی‌زند!}

-آب!

-در این کویر که...

-حالت خوب است؟! سراب پشت سراب

{عاقده هنوز منتظر است}

«کارگاه»

تولید به...

یک نوزاد بی مصرف

-مبارک است!

-چه!

-فردا صدایش در می آید.

{وقوقها} □□

کارگاه به هم ریخته است

-آقای پلیس!

-به چه!؟

-بی مصرف ها

-تمام اثر انگشت ها را بشمارید

{اخبار ساعت ۱۳}

-تمام شهر دستبند شده اند

-خاموشش کن

مشت و لُق □□

-چه!؟

-پدر شده ای!؟

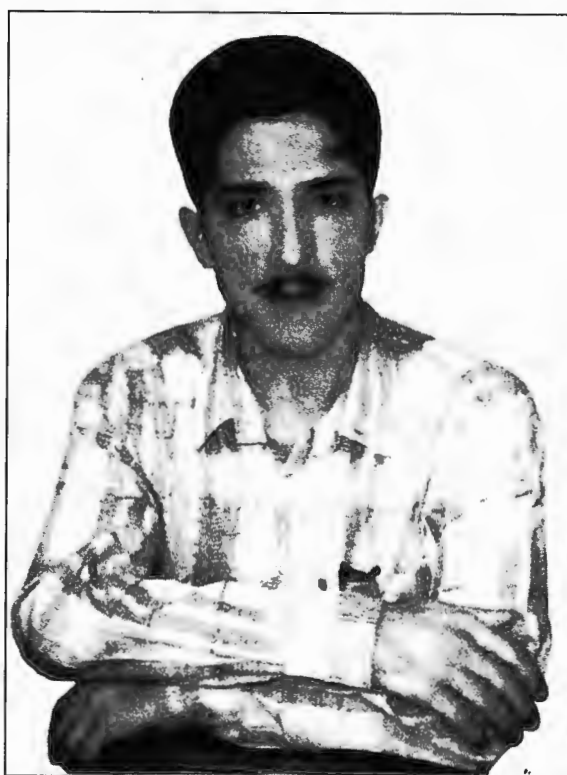
-وای! {وقوقها}

□□

کارگاه تا اطلاع ثانوی تعطیل است.

سید هوشنگ موسوی - ساوه

متولد ۱۳۵۸



«دهکده»

دندانهای جاده به هم می خورد

فرو می روند در...

-اگر فانوس خاموش...!

-فقط برویم!

-خالو چه شده؟!

-هنوز برنگشته اند

{مشعل ها روشن }

و جاده فرو می ریزد

زیر پاهای...

-بین این کوه آشناست!؟

-خدای من رسیدیم!

{سه تقویم در باد }

سازمان آمار

{جمعیت دو نفر }

پریسا حقیقی - کرمانشاه
متولد: ۱۳۶۵



«قمار»

دو صندلی

اتاقی از خلاء

چشمها

دو گیلان خون

-به سلامتی!

مردی ورق ورق زندگی اش را

-این بار با چه؟

{جرعه‌ی پایان...}

-دخترم نه...!



تیترو روزنامه‌ها:

فروش دختری در آخرین ورق یک پدر

«تناسخ»

سایه‌ها - خاکستر در غبار

-بابا برمی‌گردد!

-آب!

-طاقت بیاور!

-فقط یک جرعه!

قمقمه خورشید را سر می‌کشد

مادر ۷ بار پیای کوهها را در خود فرو می‌ریزد

انگار نه انگار

-آرام باش!

نفسهای آخر

پسر را بر دستانش می‌گیرد

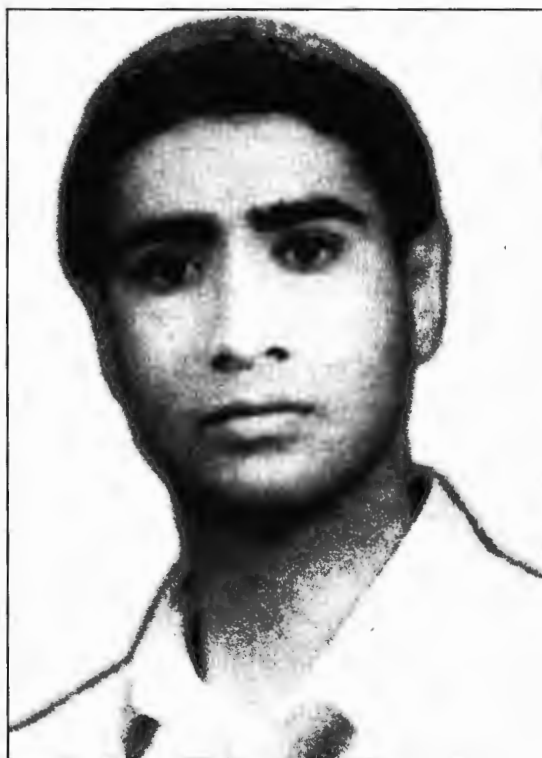
-رحمی بیاورید

و صاعقه - گلوی طفل را دو نیم می‌شود

بی‌آنکه یک تکه ابر

میثم سلیمی - کرمانشاه

متولد: ۱۳۶۱



(سرباز ۱)

متنی که با چشمان سرباز...

{شیپور بیدار باش}

و باز...

آغاز

-باید بروم

-نه!

و دفترچه مرخصی

امضای شاعر و وظیفه

-قلم را بشکن نگهبان!

-چشم قربان!

هق هق کنان

پشت شیشه رقص باد

و از سقف

بارش چشم‌ها در کاسه

-حاضرم تا پشت پایش را...

سرباز بند پوتین

بختش را

گره می‌زند

-حلالم کن

-چشم خدا پشت و...

{مادر کنار در می‌شمارد تا...}

-بر پا! متن من سیاه می‌شود

سقراط چشمانش را می‌مالد

-تا بعد

-نه! تقدیر من امروز است



شاعر- سرباز می‌کشند

گلنگدن- سیگار/ ایست!

و نقشه‌ی سیم خاردار

بر آب

{شیپور قرق}

سرباز تشنه

پیاله سقراط را سر و آرام

دراز می‌کشد

لای سنگرهای آب گرفته

-چه غروب شاعرانه‌ای!

مادر هنوز

در کوچه

غروب‌ها را

یک دو سه

-آتش!!

(سرباز ۲)

با وا شدن چشم‌های پنجره، آبشار طلائی اتاق را غرق می‌کند

یک جفت کبوتر زخمی {اولین پرواز}

-می‌بینی!؟

-چی رو؟

-اون ستاره رو!

-چه نور تندی، خاموش کن!

کورمال کورمال به حیاط رفت

-دیگه کسی توی حرفم نمی‌پره!

قرص ماه در لیوان افتاد، قلمش را برداشت

«زیر گنبد کبود، یکی بود با یه ستاره

روز و شب...»

-بر پا! سه دقیقه دیگه جلوی جایگاه برای صبحانه به خط شین

-هی ساعت چنده، با توأم می‌گم ساعت چنده!؟

-با کی؟

-با تو، که ذهن منو می‌نویسی

-نمی‌دونم، اگه امروز ما دیروز باشه پنج ساعت دیگه صبح‌گاهه!

غروب آخرین خورشید

شب‌ها را بدون شمارش ستاره‌ها می‌خوابانیدیم

روز می‌سوخت یا نه! نمی‌دانم، خاطراتم در ورق‌های آلبوم خاک

می‌خورد،

تا اینکه امروز، دیروز را ورق زد.
 -تعدادی سرباز جهت خنثی کردن مین نیازمندیم {اشتباه نکن، هیچ
 شغلی در کار نیست، تنها جان کندن، برای یک نفس با تو}
 ناگهان سر نیزه افتاد، خسته بود، ولی برق یک ستاره...
 -چه منوریه!
 آن شب را کنار سیم خاردار گذراند که آسمان و زمین را یکی کرده
 بود
 می‌گویند سیم خاردار پشت و رو ندارد ولی این کجا و...
 به یاد مرخصی قبلی افتاد که به جای غذا شعر می‌خواند
 و در عوض آب می‌نوشت:
 «بابا آب ندارد و رفت...»
 به روی دفتر گیتار سیم می‌لرزید
 و خط به خط نت واژه بریک می‌رقصید
 پسر تمام غزل را شبیه خود طی کرد
 کنار سطر پدر بغض آسمان ترکید
 پشت پنجره، شاخه خشک درختان زیر انگشتهایش، سیم‌های گیتار پاره
 می‌شدند و گره می‌خوردند، تشنگی روح من و هق‌هق شورترین ابرها،
 سالها پیش لب همین پنجره، دو کبوتر به عمق شب زدند و حال عینک
 دودی و سکوتی که با تصویر قاب شده‌ی بچه‌ای انگشت بر لب
 می‌گوید: «هیس!»

در همین گیر و دار ناله‌های پسری که دو کبوتر خونی در چشمهایش
آشپانه داشتند، بیمارستان را مرتب منفجر می‌کرد.

-خیلی خطرناکه!

-نه بابا! هر سال چهارشنبه سوری، داداش درست می‌کرد.

اتفاقی هم نمی‌افتاد {چهارشنبه سوری با میدان مین اشتباه می‌شود}

-چه وحشتناکه!

«و دستها چشم‌ها را پوشاند»

-چه دستای گرمی، مٹ دستای...

-آره منم ستاره- بیدار شو!

-سلام، خوب خوابیدی!؟

-آره، خواب دیدم قهرمان یه داستان شدم و به خاطر تو از سیم

خاردار...

-چشات چه طوره؟

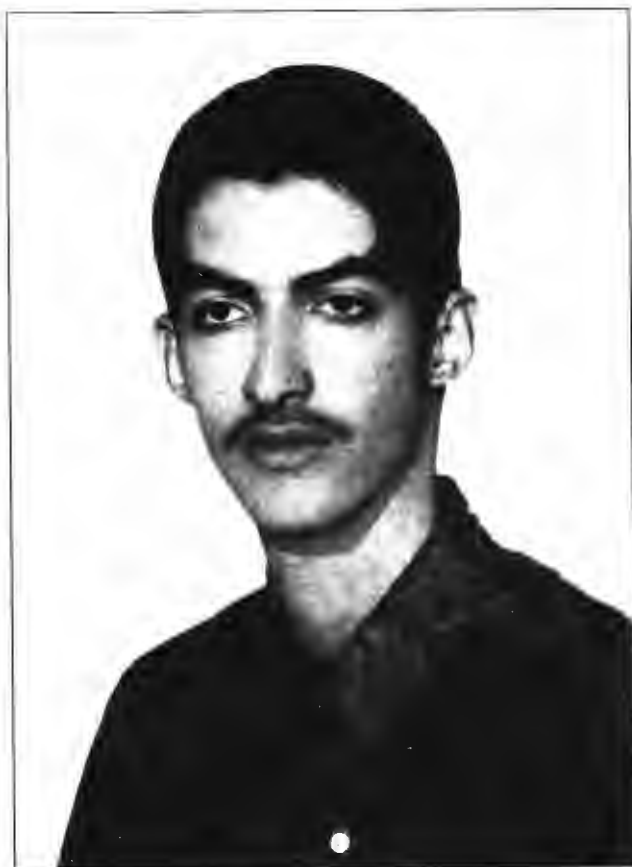
-چشام!؟

ستاره پرده‌ها را کنار می‌کشد، ولی او متوجه نوری که آرام روی فرش

می‌ریزد

نیست.

سید وحید میره‌بیگی - اسلام آباد غرب
متولد: ۱۳۶۵



«پنجره ۱»

کوچه ها را، خانه به خانه

-بیخشید این آدرس را...

-بینم... همین اطراف است!

-نه! گشتم نبود

-چه افتابی!

-وای...!

-گفتم مواظب باش!

چشم‌ها خیس هم {یک دقیقه خواندن متن ممنوع}

-دم در بد است {اشتباه نکنید هوس پهن شده روی طناب}

-گیره چرا؟ -کار از محکم کاری...



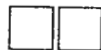
-چه اجاق گرمی!

-فعلاً که خشک نمی‌شوند

-خودم چه؟

-بیا خشکت کنم!

هول می‌شود، هول می‌شود دستانش



پاره‌های کاغذ در کوچه

-بر می‌گردم

-همیشه پنجره ما باز است!

«پنجره ۲»

ستاره‌ها...

نقطه به نقطه می‌نویسد

«ستاره‌ها آنقدر می‌مانند تا می‌میرند»



پنجره در هم می‌ریزد

-چه نوری... وای تو!

-منم ستارهٔ مسافر!

چیزی نوشته نمی‌شود و

هم‌آغوشی آنها، رازیست در این متن



-وای! شهاب کو؟

-بیچاره روز که شهاب ندارد

سودابه کرمی - کرمانشاه

متولد: ۱۳۶۰



«آخر داستان»

مهمان خانه‌ی تناردیه
اطاقی که کوزت را در هم ریخته
-آقای هوگو بیشتر از این نمی‌شوم.
نمی‌خواهم دل یونیسف...
-اما شما یک قهرمانید!
-کدام قهرمان، پرندۀ گرسنه به آسمان نمی‌اندیشد
-بمانید!
-نه لطفاً مرا با دل‌یجان به آخر داستان نه! خانه‌ام برسانید.
می‌خواهم با خانمان‌ترین
و به مردی که می‌خندد بگویم...
بگذریم
چند سطر پیش
آبشار نیاگارا طراوتش را...
مادرم گیسوانش را...
کوزت نمی‌شوم
فردا
من نیز خودم را...

«پایی»

- پدرم معتقد است پایی از خانواده ماست!

- البته پدر شما مرد شرافتمندپست اما به نظر من...

- هاپ، هاپ، هاپ

- چه اتفاقی افتاده؟

- یکی در نوشته‌های شما دست برده

- رد قلمش را بگیرید

- قربان، نویسنده اینجا که رسیده جوهرش تمام شده

- ما نویسنده ناتمام نمی‌خواهیم

- هاپ، هاپ، هاپ

- باز چه شده است، حتماً...

- آرامتر، دیوار موش دارد...

- سومین سالگرد ۱۱ سپتامبر

- آه، اصلاً صدا نمی‌آید!

- گوشی دست‌تان باشد!

- اینها که سگ صادر می‌کنند، خودشان دچار ۱۱ سپتامبرند

- ببخشید در این مثل مثل خر گیر کرده‌ام،

- دیگر نمی‌توانم امانتی مردم را به آسیاب ببرم و روسپید بیرون بیایم

- آه پایی عزیز، تو زندگی‌مان را...

- دختران بالای شهر عاشقت شده‌اند، کت و شلوارت را بیوش

«باران»

زن

قطره قطره

در پیاده‌رو

-حاضرید با هم زیر یک چتر!؟

-برو، گم شو!

-ایزوبام شرق!

-خاموشش کن!

{سرفه‌های پیایی}

-عقده داری روسریت را باز کن!

باران

خسته‌تر از تو...

و زن بند آمده بود.

زینب نظریان - ایلام

متولد : ۱۳۶۴



«دنیای عریان»

آسمان خون می‌باراند بر کالبد

-می‌شناسیش!؟

-نامش دوشیزه‌ترین گل دنیا، زیباییش اصلاً دست خودش نبود

-علت حادثه!؟ -جنون

-یعنی چه؟

-هیچ، یکشب دلش را به دریایی زد که هیچگاه طعم شلاق خشایار

شاه را نچشیده بود



-الو سلام -وه، خط گم کرده‌ای

-اما به پیدا کردنت می‌ارزد

-راستی چشمه‌ایم را بر چراغ خوابت آویزان کرده‌ام،

هرشب ببوسشان تا نگاهم عطر آسمان بگیرد



کارگاه ادبی نیلوفر

-انگار قهوه چشمه‌ای تو هم ته نشین شده

-بلند شو، فال دلت را بخوان

«تا که فهمید باز هم کرده‌ست

این دل بی زبان هوایش را

آمد و روی تخم چشمانم

عاشقانه گذاشت پایش را

خانه‌ام خانه‌اش که شد، آرام

باز هم پشت میز شام نشست
و دوباره به من تعارف کرد
قهوه‌ی ترک چشمهایش را
اینهمه وقت را کجا بودی؟
چشمهایش نشست، آبم کرد
و دلم از سکوت سرخس خواند
خط به خط شرح ماجرایش را
□ □

هر دو محلول هم شدیم و بعد
سطر پرواز اتفاق افتاد
آنچنان ناگهان که شعر من
باز گم کرد دست و پایش را*
□ □ □

اجرای تشویق و / چشمهایش که یکباره روی غزل افتادند
□

-الو هنوز روی خط منی؟!
-نمی‌دانم، فقط دارم دور سر دنیا می‌چرخم
-اما بالاخره که می‌افتی و می‌خوابی!
-بی خیال، زندگی یوسف را هم در چهار خواب خلاصه کرده بودند
[لطفاً این دیالوگ‌ها را تصنعی ندانید]
-آهای نبض دقایق
-آهای عاشق لایق

* غزل قهوه ترک چشمهایش از آرش آذریک است.

-آهای... -خط روی خط افتاده!؟

-هیچ مسأله‌ای نیست، دنیای عریان متعلق به همه است.

[پی نوشت : در متن عریان گاه به گاه به دیالوگ‌هایی پراکنده از

یک کاراکتر هرمتیک بر می‌خورید، می‌توانید به یک فنجان قهوه

دعوتش کنید، زیرا ناشناس بودن دلیل بر نبودن نیست]



هنوز بر کالبد / فرشته‌های چهارگانه

-در اتاق که کسی نیست!

-پس این شلوغی از کجاست؟ -آرامتر، ما را نمی‌بینند



بوی تلخ تیروز / تداعی یک جمعه سیاه

[هنوز از ابر سیاه خون می‌چکه / جمعه‌ها خون جای بارون می‌چکه]

-خاموشش کن! -چشم قربان!

-سطرهای مکالمه را ضمیمه پرونده‌اش کنید!

سر نخ فاجعه از صداهاى آویزان بر سیم تا یک خط قرمز

[شکستن قانون چراغ راهنما توسط یک کاراکتر عریان]

-مگر کوری؟

-نه! چشم‌هایم بر غزل جامانده [هنوز سوت و کف]



عروس بدون ساق‌دوش خودش را هل‌هل می‌کشد

اذان ظهر به افق...

-ایکاروس بگذار بعد -نه الان باید رفت

یک قله برای نرسیدن اینجاست
 یک اوج برای نپردن اینجاست
 یک دسته کبوتر گریزان در برف
 یک بوم سپید از نکشیدن اینجاست



جبرائیل

اسرافیل

میکائیل

عزرائیل

دیگر چه تفاوتی دارد عروس را چه فرشته‌ای پاگشا کند
 زن مچاله سطری که سقوط می‌شود

- کجای متن جهان مرد توفرو ریخت، که تمام پرنده‌ها کلاغ پوشیده‌اند

الو الو / خط نمی‌دهد الو

سایه‌های موازی چهره از هم جدا می‌شوند

«بوق اشغال»

اتاق آنقدر نامحرم که پنجره را از خودم پرتاب می‌کنم

علیرضا «آرش» آذریک - کرمانشاه

متولد : ۱۳۵۸



«زیر چتر یک زن»

واژه «او» روی سطر آفتاب، «من» هزار پله پایینتر از این متن

-حادثه یا معجزه!؟

-نمی‌دانم، اما سرانجام

واژه‌ی ناگهان باد «او» را به حرکت در آورد تا پله پله

... و اکنون من به دنبالش...

ابرها، یکباره همدیگر را آنچنان در آغوش که

قطره

قطره

واژه

واژه

شروع یک داستان



خیابان خیس وحشیانه می‌دود، من... نه! اما نمی‌دانم او از کجا

دانسته که چترش را...

-وای! سطر تگرگ دارد تمام مرا سرخ می‌نویسد.

-آهای! ترس!- اینجا با تونها خط خورده‌اند، کسی که نیست

بگذار چند سطر زیر چتر تو لبه‌ایم را بسوزانم، تنهای تنها، فقط تا

پایان این داستان...

چشمه‌ایش یک آن تمام خیابان را

ورق

ورق

و باز خودش را به دستهای باد می‌سپارد.
 -آه! ممنون، چه چتر گرمی!... راستی، چرا حرفی نمی‌زنی؟!
 -از چه؟! تو که یک غریبه‌ای
 -غریبه؟! نمی‌دانم، اما فقط حرف بزن
 -آخر تا کی می‌خواهی این هذیان‌ها را بنویسی؟!
 -فعلاً که دارد تگرگ می‌بارد!
 -باد ما را روی صفحه بعد می‌اندازد-
 آفتاب زمین را به سونا برده بود
 اما ما همچنان گرم درد دل
 راستی! او هم شاعر است، آنقدر که اگر حرفهایش را بنویسم، این متن
 را با شعرهای فروغ اشتباه خواهید گرفت!
 -زمان؟! هیچ ربطی به این متن ندارد، ولی ما آهسته آهسته مثل باد داریم
 زیر چتر را قدم می‌زنیم به سوی...
 حالا نمی‌دانم کی تگرگ تمام شده و زمین غیبش زده
 -مکان!؟
 راستی! داریم روی چه راه می‌رویم، روی این سطر، روی ابرها، یا...
 فرقی نمی‌کند به هر حال می‌دانم که...
 یکدفعه ساعتش را نگاه کرد
 -آه! دیرم شده، راستی تو زیر چتر من چه کار می‌کنی؟!
 -مگر خودت را هم ندادی!؟

-چرا، اما فقط روی خط تگرگ
-ولی تو قول دادی که تا پایان زیر چترت باشم.
-اما...

و این بگو مگو هی ادامه پیدا کرد، آنچنان که نفهمیدیم چگونه از این
صفحه هم بیرون زده‌ایم و حالا روی سطر سوزان ساحل داریم دعوا
می‌کنیم.

-چرا واژه‌هایت را سیاه می‌نویسی، سطر دریا را نگاه کن، ببین چه قدر
خوش خط است.

-وای!... اینجا چه کار می‌کنیم، ما که...

-متن بدی نیست، فکرش را نکن!

-اما... اما اینکه قرارمان نبود!

-حالا که دیگر نوشته شده‌ای، اصلاً از همان سطری که به دنبالت
افتادم داشتم اینجاها را می‌نوشتیم.

-پس تگرگ!؟

-فقط بهانه بود

-این داستان!؟

-نه پایان ندارد.

-پس...!

-پس چه!؟

-هیچ، فقط مواظب باش لباس‌هایمان را باد نبرد!

«رجعت»

پیرزن - دفتر خاطراتش را از زنگ زده‌ترین گنجۀ انبار بیرون آورد غبار
سالیان - جادویی ناگهان که او را ناخودآگاه

سطر به سطر

ورق به ورق

قدم به قدم بر متن

صفحه‌های آغاز، آنچنان برق و باد که سرش گیج می‌رود.

چقدر زود می‌خواهد بزرگ شود

چقدر زود دارد بزرگ می‌شود

□□

-مادرم کو!؟

-متأسفم! -وای!

و آنچنان سرش را بر دیوار... که پرستار فریاد می‌شود:

-این شکستگی بار دوم است اتفاق افتاده

پیرزن به آینه نگاه می‌کند

اما مادر بزرگ سر در نمی‌آورد

□□

-کجا؟

-سطر مادرت

-پس من هم!

مادر بزرگ قلم را در پدر می‌شکند

-البته بعد از من!



تا اینکه اولین خون...

-اسپند و اسپنددانه اسپند صد و یک دانه

چشم حسود و بیگانه بسوزد با؟!

-یک دانه!

-آفرین! -جایزه‌ی تو یک چادر سیاه

مادر بزرگ او را می‌بوسد

در را می‌بندد

و بی‌توجه به التماس‌هایش - بی‌رحمانه -

پسر همسایه را خط می‌زند

صفحه‌های بعد آنقدر کند نوشته شده‌اند که اصلاً حوصله‌ی خواندنشان

را ندارد.

خط به خط آینه، خیابان و مدهای گوناگون

-این صفحه چقدر بدخط است، نه! نمی‌شود آن را خواند.

صفحه‌ی بعد در خودش مچاله شده است.

صفحه‌های بعد

هر چه به دنبال سطر مادر بزرگ می‌گردد،

-آخرش چه شد!؟

-نیست، انگار هرگز نوشته نشده است!

متن دارد آرام آرام شاعرانه می‌شود

-این خاطره را نباید نوشت!

پیرزن سر در نمی‌آورد.

صفحه بعد:

-ادامه‌ی این خاطره هم سپید خواهد ماند!
تعجبش بیشتر می‌شود، اما- میان آنهمه نقطه‌چین طرح یک قلب پاره
پیرزن یکباره در خود فرو می‌ریزد



آخرین صفحه دفتر

قطره

قطره قرمز نوشته شده است.

{پسر همسایه بر لبه پشت‌بام}

پدر داد می‌زند:

-مگر دیوانه شده‌ای!

-اگر او را به من ندهی، خودم را سقوط خواهم نوشت!

{همه زیر خنده می‌زنند}

-نه!!

رنگ از چهره پیرزن می‌پرد

جیغ می‌زند، می‌دود، در دختر جوان حل می‌شود

و آنچنان

پسر همسایه را در آغوش می‌فشارد

که واژه

واژه‌ی متن

پرواز می‌شود

تا...

مهری سادات موسوی مهدویان
«مهری مهدویان» - کرمانشاه
متولد ۱۳۴۸



«پروانه‌ی آتشی»

«کاتولوگ پیشامتن»

۱- در متن گاهگاه یک شاعر رومانتیک ظهور می‌کند که ربطی به داستان ندارد.

۲- گاهگاه اتفاقاتی می‌افتد که ربطی به خواننده ندارد.

۳- حق چاپ برای تمام عاشق‌ها محفوظ.



اتاق بی‌تو / آنقدر بی‌اتفاق / که ناگهان منهدم



پدر ناسزا / و مادر / آلودگی دامنش را

آنچنان در لباسشویی

گویی

-تمام پسرانش مسیح-

-نه اینجا مطلقاً وطن نیست



توجه! توجه!

مشخصات : جنس : مؤنث سن : ۲۴ سال

۱-خودش را سیاه پوشیده است.

۲-تنها همراهش یک موبایل است.

۳-عاشق «تولدی دیگر» فروغ است.

۴-هنوز از دهانش بوی شیر می‌آید.



«زندگی شاید، یک خیابان دراز است، که...»
 چشمهای گرسنه / دشنه دشنه / مرا ورق
 - وای چه کابوسی ست!
 همراهم را
 - الو!
 - خانوم افتخار می‌د...
 - خانوم کجا...؟!
 اتومبیل‌ها - بوق بوق [بوق اشغال]
 - گم شو اشغال [بوق آزاد]
 - آزاد!!
 و باتونهای سیاه / میله میله / میچاله‌ی بند ۱۳
 - جرم!؟
 ناگهان زمین دهان
 - دیگر چه فرق دارد، باد از کدام سو!
 □ □ □
 - اینجا که خانه‌ی خاله نیست!
 - آنجا بتمرگ!
 همه چیز آجر آجر
 - وای سرم!
 - سرت را بالا بگیر!
 - وای...!

- با توأم!

- شُ...ما!؟

آغوش یکباره‌ی زن [اینجا هزار مرتبه مادر... با تشکر، راوی]

- ببخشید شما!؟

- شاید آتشی! تو چه!؟

- من ... مثلاً پروانه

- آرام‌تر بخندید!

- جُرم تو...!؟ [چراغها خاموش]

- یک عکس!

- نه! یک...

- راحت باش! [آغاز این دیالوگ محرمانه است]

- و مچاله‌اش که شدم چند اسکناس مچاله

گذاشت / کف دستم / تا برای خودم حلقه‌ای که شوهرم نمی‌خرد

و برای دخترکم / چادری که فردا سوگند بشود

- مادرم معصوم‌ترین زن دنیا بود!

آنگونه که من اکنون برای مادرم

- آه! چادر کودکی‌م چقدر پوسیده شده است!



- بیشتر بگو!

- آنقدر پیر که نام کوچکم را فراموش

- که!؟

- شوهر عبوسم!

آنقدر بزرگ که یادم نیست / در آغوشش گرفته باشم

- شوهرت؟! -

- نه! -

دختر کوچکم □ □ [این گفتگو مربوط به سه صفحه بعد است]

- راستی شاعری؟! -

- هی! -

- چه می‌گویی؟ -

- غزل خدا حافظی -

- با...؟! -

- با... تنها حس زندگی‌ام -

- نمی‌فهمم! [چراغها خاموش]

- می‌خواهم... تنها فرزند در راهم / مرا بی آن من شاعرم بشناسد.

- شوهرت چه...؟! -

- همسر؟! / تنها یک هم آغوشی ناگهان

در شعری نانوشته



کلاه کیفی سیاه / شال گردن سپید / عطر گل یخ

- نمی‌دانم شاید سیابه‌اش را ننوشت

تأخراً نشناسمش [این گفتگو تا چند سال صفحه صفحه...]

- از شبی که دخترش را سقط شده به سرش زده است

- نه بابا، از صبحی که آتشی را سنگسا...

-- واقعاً با این عروسک چوبی خجالت دارد.

- «لا لا لا لا لا دارا بارون می‌باره تا فردا
 بارون می‌باره رو خوابم که دارا رفته بی‌تابم
 لا لا لا گل نازی دارا رفته به سربازی...»



- پروانه‌ی آتشی؟! - که؟

- برخیز، انگار بلندگو...؟! - مرا خواند؟



- دیگر برو حبس تو تمام است!

- یعنی، اینجا نمی‌شود ماند؟! -



در وا شد و بسته / آه اکنون!

پروانه سر دو راه تنها / یکباره، تمام آسمان را

بر داغ خودش نشاند و گریاند

یکراه- بسوی خانه / اما

- آنجا پدرش! - نه!

- مادرش! - نه!

[این «نه» که تمام هستی‌اش را با «آری» یک غریبه سوزاند]



یک راه بسوی نقطه‌ای کور / در شهر سیاهپوش / اما

- پروانه هنوز بر دو راهی‌ست!

«نامه‌های بی‌توالی»

دارم از بعداً / نامه نامه / بر خط سابق [فعلاً بی‌توالی]
آخرین فیل تو / از هندوستان / هوای یک کویر تقریباً شتر
-وای! [بی‌توالی بیهوده‌ی متن]



یک نفر / با خبر... که همه‌ی غازها
اجاق گرم / هنوز / حرفش از دهان نیفتاده / نمازش قضا
- قبله کدام سوی تو؟!
- هر کجا ستاره قطبی‌ست!



خبرنگار: - خانم، دکترها چه؟! - نمی‌دانم،
فقط بیماری‌ام را می‌توانم بر بستر
[ناگهان پرتقال‌ها از شاخه‌ها افتادند]

خبرنگار «دستپاچه»

- چه خبر!؟
- هیچ، فقط زلزله‌ی بیم می‌لرزاند لبانم را / بوسه بوسه
گیلاسهای خالی
- پس بطریهای هفت ساله!؟
- به من سیب تعارف می‌کنی! [عشق عریان من، سیب
سرخ‌ست، که هر چه گازش می‌گیرم -سرخ‌تر می‌خندد]



تلو تلو / از دستهایم هنوز / عطر اندام تو می‌ریزد
 مونولوگ من - «خوا...ب»
 دیالوگ ساعت. «ز...ز...ز»

و با آنکه حشو / متن سر به راه می‌شود.



«انجمن شاعران مرده» - تأسیس ۱۳۱۳
 «شاعر بلند شو، غزلت را قدم بزن
 وقتی که عشق نیست از آن، حرف کم بزن
 خطهای خشکِ قافیه محرم نبوده‌اند
 جایی که عشق شیشه شد از سنگ دم بزن
 بردار خامه‌ی دل و در بدنویس چشم
 با اشک بر تمام گذشته قلم بزن
 شعری جدید با کلماتی شبیه درد
 بر صفحه ریز و غربت خود را رقم بزن
 چیزی بگو که رنج مرا هم بغل کند
 قانون بی ثبات غزل را به هم بزن
 بنویس بیت اول خود را بنام زخم
 بر زخمهای خاطرات رنگ غم بزن
 امروز فصل دیگری از شعرهای توست
 شاعر بلند شو، غزلت را قدم بزن



سوت و کف / چهره‌ی مقبره‌ها را / دسته گل می‌اندازد.

- این گُل به بهترین غزل! - خانوم امضاء...
 - ببخشید، شما مجرّدید؟! - شرمنده، خانم شماره‌ی...
 تا... [اینجا هیچ نمی‌توان نوشت]
 - کجایی دختر؟ - فقط سرم...
 شبکه خبر: [زلزله‌ی بم، هنوز کشته دارد]
 درد دارد سیاهم می‌کند
 گورهای دسته جمعی / نخلهای شکسته / پرتقالهای سیاه
 نه! ببخشید / نمی‌خواستم - خود را - / تکرار شوم
 درد کلافه‌ام کرد
 شبکه‌ی خبر [زلزله‌ی بم تمام شد]
 - یک جوان شبگرد: [آسمان برای شما
 آشیان برای شما
 هر چه می‌خواهید، به جفت گیری پرنده‌ها بیندیشید]



- بیا دخترم، استامینفون
 - مامان، دارم می‌میرم! / و هنوز / اخبار / ادامه‌ی من
☐ ☐
 صفحه‌های ادبی / روزنامه روزنامه / منتشر در یک نامه
 - ببخشید خانم...!?

- چقدر این پستیچی آشنا بود!



شبکه‌ی ۳: [بازم تو داروگر...]

چقدر این قلب و تیر

نامه را می‌کشاند- تا صندلیهای خط واحد

چقدر این صلیب

نامه را می‌نشاند- بر نیمکتهای چوبی دبیرستان

دارد سرم گیج می‌رود

این نامه را/ کنار میچالهی پیش

[برای آنکه مشت این متن بیشتر واشود، بر می‌گردیم به صفحه‌ی

ادبی یک هفته قبل]

[پیش از خواندن نامه می‌توانید

برای آنتراکت، فتح بهشت «و نجلیس» را

بگذارید، اما لطفاً چشمهایتان را نبندید]

شبیه ماهی آزاد باز می‌گردم

به رودخانه ز دریا فراز می‌گردم

در آخرین شب آذر در انتظارم باش

اگر چه با تن مجروح باز می‌گردم

محل عاشقی‌ام را نمی‌برم از یاد

به رَغمِ عمر- سراپا نیاز می‌گردم

از آبشار سرازیر می‌کشم بالا

به چشم صخره- پر از رمز و راز می‌گردم

کنار بستر چشمه بیا، بین باتو

در اوج لحظه‌ی مردن، چه ناز می‌گردم

- چقدر این پستی مرموز بود!



- او در نامه / من در تو / تا یک دریچه‌ی باز
چقدر نمی‌توانم تو را / با کفشهای کتانی / و این کوله پستی
که غروب را / می‌تکاند بریستر



چقدر نمی‌خواهم / ماه را / در آسمان

تا من

تنها خوابِ نقره‌ای...

تنها دریچه‌ی تاتو...

و آخرِ خط - یک زنِ تنها / هفتاد و پنج بار مچاله‌ی شناسنامه‌ی تو

تا یک نامه بعد :

۱- احتمال می‌دهید این بار چه غزلی نوشته شود.

۲- این بار پستی لو خواهد رفت یا نه!

حالا عمیق شوید / اگر اتفاق دوم

چقدر می‌خکوب خواهم ماند / در یک پایان هندی

وقتی که هیچ فیلی / نمی‌تواند - بی‌شتر / خلیفه را بکشانند

تا بغداد [چه آخر آذر باشد چه دهم فروردین]

ششصد و شصت و شش روز که از سال:

رادیو فردا: [صدام سقوط کرد]



«انجمن شاعرانِ مرده» - آخرین جلسه ۷۷/۷/۷

- زَنَم می‌شی... - چه!؟

و ادامه‌ی متن / دستبند

- بله قربان!

- این روایت را صورتجلسه کنید

و بفرستید برای...

- بی و کیلم هیچی نمی‌گم!

- غزل چه!؟

[۵ ثانیه نقطه‌چین]

و بعد -

آنقدر می‌خندیم / که... خطبه را انگشت در مریای سیب می‌بری

تا بوسه بوسه

- قهوه یخ کرد! - بعد از این آنچنان فرصتِ بیقرار...

- اصلاً از سطر آغاز

...پیاده رو

چشمهایمان گره...

- وای! دفترم! - شما، شاعرید!؟



«...پیاده‌رو... باطل‌المهر مادر... دستبند

هیچکدام / ربطی به این متن ندارد

فقط سطر آخر / قهوه نه!

دو گیلای منتظر

یک صبح بی‌انتظار...

پاورقی:

۱- کتابی و شکستگی دیالوگ‌ها احتمالاً اتفاقی نیست.

۲- وقایع تخیلی این متن کاملاً واقعی است.

۳- می‌توانید برخی نامه‌ها را خودتان بنویسید.

۴- اگر حقیقت را فهمیدید احتیاطاً سکوت کنید.

«زن شمع فروش»

{شخصیت اول متن یک زن است}

کاش پاهایت وای نه! پاهایم

اصلاً، آجی مجی باید خودم را عنکبوتی کنم

تا در تار گیسوانم تو را...

- نه خدا مرا ببخشد، چگونه می توان

زندان تو شد

آجی مجی

باید خودم را هیولایی کنم

که از ترس من...

- نه خدا مرا بکشد، چگونه می توان تو را ترساند

آجی مجی

باید خود را آنچنان نامرئی کنم

که همواره سایه‌ی بی سایه‌گی تو باشم

- اما من خواهم فهمید!

- وای! خاک بر سرم، تو اینجا هستی؟!

{چند لحظه متن خیس بوسه می شود}

- تو را به خدا مرا تنها نگذار

- عزیزم، دست خودم که نیست!

- تو را به خدا...

{این هزارمین التماس بود... با سپاس : راوی}

کوله پستی را بر می داری

بند کفشت نه!

طنابِ دارم را می بندی

{لحظه‌ی خداحافظی ست}

- آخر ماه را چرا می بری؟

- تو که هستی!

- خورشید را...؟! -

خیره می شوی در من

اگر عاشق باشند، بر خواهم گشت

{چهل شب بعد}

- ساعت سیزده‌ی شب

هوا هنوز در سراسر دنیا بارانی ست

- قار قار

- باز هم این پرنده‌ی نامرئی صابون را دزدید

- قار قار

{صابون هزار تکه}

- مواظب باش لیز نخوری!

- چه؟! صدای باران می گذارد حرفهایت را بشنوم

- تو کدام طرف منی؟! -

- نمی دانم، آیا تو هم می خواهی به خانه‌ی آن زن شمع فروش بروی؟! -

- بله اگر بشود می خواهم چهره‌ی عشق ام را ببینم



-خانوم نامه دارید!

-چشم، بگزارید این شمع را هم بفروشم!



به نام نور

عزیزم خلاصه بگویم، بدون سلامی که واسطه بین من و تو بشود

جمعه ۷/۷ پیش هم خواهیم بود



- اهای مردم؛ دیگر شمع فروشی نداریم،

فردا خورشید آغاز خواهد شد!

«لیلا زانا»

پدر / این سطر را / یک پسر جوان / مادر / دختر کی لب چشمه
 - چقدر قشنگ نی لبک می زنی؟! / قطره قطره
 - «روی زیبا دو برابر شده است»



کوزه‌ها - آبستن ماه / غروب / زنهای ساده‌ی تا کلبه
 زنگوله‌ی گوسفندان / و... شیهه‌ی اسب‌ها / آتش بازی تفنگ‌ها
 - خدا پای هم پیرتان کند



- هی دخترت بزرگ شد / عریاتر از ماه / خواب مزرعه را / رویای گندم
 - وای کابوس! - هیچکس اجاق کور نمی‌خواهد -



- چند پرنده مانده تا پرواز؟! -

چند گلوله تا برادر؟! -



اسب / تفنگ / و چوبی / قلمروت را / بیدار مانده‌اند

- [امشو عروسی بالا برزانه...]

گهواره‌ات را باد / انگشتانت را نی لبک / و پستانهای زخمی‌ات
 شیرهای بعداً را / از کوزه - تا... تفنگ



- لیلا بمان! -

- نه؛ لباس عروسی ما سرخ است!

«دسته گل‌های باغچه»

از دامنه تا... آپارتمان / سبدهای بیدمشک
 بطریهای شراب / آواز دختران پائین ده / گیتار پسران بالا شهر
 - [دیشب که بارون اومد، یارم لب بوم اومد]



- شامت یخ کرد!؟

- چه خیال گرمی ست!



هواپیما / آسمان را عوض کرد

سواحل قناری / قفس قفس / مادیانم را

تا سایه‌ی درخت‌های زیتون

[یک نفر زیر پنجره سوت می‌زند]



- شامت!؟...

- میل

[فیلم را بر می‌گردانی]

ن... دل... رم



برداشت اول

کاباره‌های در آتش

صدای جوییدن موش‌ها

در سبد بتریها

برداشت دوم

سطر مارمولک
یک دُم لرزان
بر خاکستر
برداشت سوم
:

آخرین برداشت

پرده‌ای در باد
میز عسلی و هنوز
دفتر شاعر
آتش زیر خاکستر



- کجایی دختر!؟

- الو...

- علیک الو، چرا گوشی را بر نمی‌داری؟

- باغچه بودم.

[گونه‌های توت فرنگی

و جینگ مرغابیهای حیاط

خواب گربه‌ها را...]

- شعری بخوان

- کدام!

- از دسته گل‌های باغچه!

- [شعر می‌خواهد بر بوم باد

نفس آخر خود را بکشد
چشمهای تو
به من میگویند:
- آخرین شاعر دنیا
به چه می‌اندیشد!]
- الو... [بوق آزاد]
صفحه‌ی ادبی چهار ادیب
- مزخرف
- نه شعر، نه داستان
- دیوانه است
- باید سنگسار... تا درس عبرتی برای عریانی‌ها

«ستاره‌ها»

بالاخره

- این هم بلیط بازگشت!

خیره در هم [نشخوار هفت گاو فربه در من]

شانه به شانه تا... - کجا!!

- آخرین ایستگاه جهان [رم کردن هفت گاو لاغر در تو]



قهقهه‌ی ابرها / همه‌ی مسافران

آخرین غزل مشترک / از لبانت :

[ما را کدام حادثه تعبیر می‌کنی]

یا در کدام واژه به زنجیر می‌کنی

ای شاهزاده! قصر بلور تن مرا

کی؟! در کدام حمله تو تسخیر می‌کنی

در بستری ز عطر گل سرخ و اشتیاق

آماده ی تن توأم و دیر می‌کنی

این کودکِ گرسنه آغوش و بوسه را

در حسرت نوازش خود پیر می‌کنی

یک شب قطار می‌شوی - از پیچ می‌رسی

زیباترین سرود مرا زیر میکنی

- تمام...! [این دیالوگ را بلند بخوانید]

- هیس!

-- نترس خوابند! - غریبه‌ها، نه!
 شاید بادهای سرگردان / به گوش سایه‌ها برسانند
 هم آغوشی ستاره‌ها را...



جفت‌گیری کبوترها / بر آرامش من و تو
 اما هنوز / خواب بی‌پایان / بوسه‌ی ناتمام
 اتوبوسی بی‌توقف

و صدای شهیار:

[تن تو ظهر تابستون به یادم میاره رنگ چشمای تو بارون به یادم
 میاره... من نمازم تورو هر روز دیدنه از لبِت دوست دارم شنیدنه...]



[خواننده‌ی محترم - چون سفر طولانی‌ست، می‌توانید
 به سوپرمارکت محل رفته، سه کیلو نخود سیاه بگیرید]



ریل‌ها / جاده‌ها

... بالاخره، نقطه آخر خط.



به احترامِ عشق تو... - نه! بیخشید شما -

رد شدن از هم

مانند بادهای سرد و گرم / انگار نه انگار ستاره‌ها...!



- الو

- هیس! قطع کن. - چشم، همه چیز را!...؟! -

- نمی دانم، شاید... - آخرین غزل را چه... -

و صدا / قطره قطره

می چکد در یک لیوان



پراتنز باز «لطفاً این غزل. هیچ جا/ چاپ نشود»

پراتنز را تا همیشه

بسته ی چشمهایت.

«بیا تا قدر یکدیگر

بدانیم

که تا - ناگه...

- رسیدیم، بیدار شو!

زندگی یک جسد

برداشت ۱ گزارش دکتر :

نه ساعتی را نگاه / نه سایه‌ای را دنبال
فقط، لذت می‌برد از دردی / که خودش را زائیده است.

برداشت ۲ گزارش ناظم

بی نامه‌های تابلو / فرارهای مخفیانه
قلبه‌ای روی نیمکت

نمره‌ی انضباط بیست!

برداشت ۳ گزارش فرشتگان

⋮

[برداشت‌ها برداشته می‌شود]

گنجشک‌ها / لاغری‌ام را / ریشه در حوض...

گربه، مدفوعش را

پای گل‌های سرخ... / از نردبان / آنچنان بالا...

که حیاط، وارونه / به آسمان می‌چسبد

[ترجم والدین: - باید کاری کرد]



عاقده: - شناسنامه!

«بادا بادا مبارک بادا»

حاضرید! [حجله‌ی منتظر]

«پدر، زیر زمین، شلاق...»

نه! / صفحه‌ی آخر را خودم سیاه...



تنهاتر از همیشه - تو / گل / گلاب

- وای! چقدر فقط پنجشنبه‌ها



- آهای خانوم! - شما؟

- خواننده‌ی بیگانه با متن...

- اما در عنوان ذکر شده

[متن به صفحه‌ی قبل بر می‌گردد]

لبه‌ایم را بر طاقچه، گذاشتن / خنده‌هایم را در جوراب، ریختن

و خودم را در تو مردن

- تو را به خدا برگرد!

- نه!



- الو: پلیس بین‌الملل...!

- آخر بی عکس و آدرس...

- هنوز اثر انگشت‌هایش بر اندامم جا مانده...



صفحه‌ی آخر

- ۱۱۰ بفرمائید. - یک خانم ناشناس شناسنامه‌اش را...

- شرمنده آقا :

گلاب قمصر کاشان ۲۷۰ تومان.

«سینه سرخ‌ها»

چشمانت خون

تا سینه‌ی سپیدم را

-چقدر سینه سرخ می‌پرد از تو!-



مکان : سه متن پیش

زمان : هنوز نامعلوم

چشمانت میشی گرسنه

خواب می‌شود

هفت گاو لاغر را از نیل



برف می‌بارد

سینه سرخ‌های خسته

گاوه‌ای گرسنه

و ادامه‌ی نیل را

خودتان

قدم بزنید.

«جنس ۳»

گیسوی بریده‌ی دختر

ساک توالت پسر

هنوز بر متن

-یک کاراکتر-

-خانه!؟

-نه قرنطینه!



فقط

قدم

قدم

خیابانهای درهم را

در خود مقتول [سیگاری گیراند/ تا بزرگ شود]

-وای چه لقمه‌ی چربی!

ابرهای سیاه

صاعقه

سنگ

خون

-بیا. زیر چتر من!

-نه!

اینجا هیچ

جنسی مطمئن نیست!

رحمت غلامی - سنندج

متولد : ۱۳۷۰



«آخرین اخراجی»

-با من باش، تا صفحه‌ی آخر

-سپید یا غزل!؟

-مگر شعری هست، بهتر از چشمانت!؟

که خواندنیها تو را می‌باراند

مرا بخوان، به سوی...

{سؤال بعد}

-فروغ کیست!؟

-نمی‌دانم، شاید چشمهایش

-وای!

{چوب معلم و آخرین اخراجی تو}

«شهید»

تقدیم به

شهید حسین فهمیده

بوی گردوهای کال باغچه / سیب‌های سرخ

لاله‌های پرپر / عطر شهید



-سلام بابا!

-امروز چطوری؟! -وای مدرسه‌ام دیر شد!

{احتیاط- کارگران مشغول کارند}

چاله‌ها یکی پس از دیگری پُر می‌شوند.

-حواست کجاست؟! -موضوع انشاء

«شهید نام عشق است و عشق آزادی‌ست»

ناگهان در انشاء را می‌گوید

-چه کار داری -علی هست؟

-نزن، کاری نکرده‌ام!

و بچه / معلم / عینکی که روی زمین

-چه دیوار بلندی!

-نه باید برویم

-بشکن!

-می‌شکنم!

-بشکن!...

گردو شکست و انشاء تکرار شد.

گذری کوتاه

بر

تاریخچه‌ی

دیدگاه عریان

به قلم : میترا فرخ‌روز و پریسا حقیقی



«یا هو»

همه چیز با یک سؤال آغاز شد.

چرا تمامی آثار ادبی مشرق زمین، حتی شاهکارترینها، بالاخره به یک «ایسم غربی» ختم خواهد شد؟! □

«اینقدر ظلمت را نفرین نکن، شمعی برافروز»

و شاید این آموزه‌ی عمیق کانفوسیوس - حکیم فرزانه‌ی چین - بود که باعث شد، آرش آذربیک جستجوگری خستگی ناپذیر گردد، برای یافتن و افروختن شمعی اینچنین. تا آنکه این قلم پرورش یافته، در مکتب عارف فقید، حضرت میر طاهر علیشاه خاکسار بالاخره توانست کلید خانه‌ی خورشید را در مرام ظلمت سوز عرفان بیابد.

«طریقت در شریعت می‌نماید

حقیقت در طریقت می‌نماید»

به قول بانوی دیدگاه عریان، سرکار خانم مهری مهدویان «فراروی از تمامی چارچوبه‌های بسته و عریانیت در همه چیز*، دغدغه پنهان جامعه‌ی جهانی در آستانه‌ی هزاره‌ی سوم است، بنابراین روح زمان و ناخودآگاه جمعی تاریخ امروز خواستار

*عریانیت زیباترین جلوه‌ی عرفان مشرق زمین و اسلامی است.

دیدگاهی اینچنین اطمینان‌بخش و فرارو بود تا آنکه بار امانت بر دوش آرش آذریک نهاده شد.»

□

تابستان ۱۳۸۰- با آنکه «آرش» توانسته بود، گروهی از قلم‌های جوان و پر شور را با تفکر عریان هم‌فریاد سازد، ناگهان خبر می‌رسد که باید به خدمت برود.

- تکلیف گروه چه می‌شود؟!

- آیا دیدگاه فراموش می‌شود؟!

این بار کسانی که به این حرکت نوین ایمان آورده‌اند، گردِ مهری مهدویان جمع می‌شوند، خانم مهدویان که در جلسات خصوصی کارگاه هلیا زیر نظر بنیانگذار دیدگاه «آذریک»- از ابتدا تا قبل از شهریور ۸۰ حضور یافته بود، مؤلفه‌های اولیه را درک و در قلم توانای خویش جاری نموده است، اینک گروندگان جوان را در منزل خویش گرد هم می‌آورد تا بیش از پیش عریان را در بال قلم‌هایشان متبلور سازند.

خانهٔ کوچک مهدویان باغ مینویی‌ست که این پرندگان هر پانزده روز یک بار از پنجره‌ی رو به جهانش متنه‌ای خویش را به پرواز درآورند.

جلسات کم‌کم با حضور گاه به گاه «آرش» به منظور تکوین مؤلفه‌های ثانویهٔ عریان چهره‌ای منسجم‌تر به خود می‌گیرد و با

ابتکار مهدویان پایه‌های نخستین کارگاه ادبی استان کرمانشاه پی‌ریزی می‌گردد و به راستی با توجه به فضای مرداب‌گونه‌ی انجمن‌های به ظاهر ادبی شهر نام «نیلوفر» برازنده‌ی اینچنین پرندگان است.

بالاخره ... انتظار به پایان می‌رسد و بهار ۸۲ آذربیک از خدمت باز می‌گردد.

جلسات کارگاه نیلوفر به حد قابل قبولی از فعالیتهای خود در دیدگاه رسیده است. مهدویان همراه جوانانی که به عریان ایمان آورده‌اند، پیشنهاد تأسیس اولین کارگاه رسمی و عمومی تاریخ ادبی استان کرمانشاه را با آذربیک در میان می‌گذارد تا اینکه...

□

«اندیشمند فرهیخته»

خواهشمند است، با حضور سبز خویش در مراسم افتتاحیه نخستین کارگاه ادبی استان «نیلوفر» الهام‌بخش شکل مستقل فرزندان دیدگاه عریان در ادبیات امروز باشید...»
و این حرکت بدعت‌آمیز آن هم توسط یک خانم شاعر یکباره فضای ادبی - فرهنگی کرمانشاه را در خود لرزاند.

کارگاه ادبی نیلوفر با معرفی هیئت مرکزی ۱۲ نفره خود توانست، آغازگری باشد برای این رستاخیز جهانشمول

□

کارگاه نیلوفر بنا بر برنامه‌های از پیش معین و ارائه شده در مطبوعات و محافل ادبی- هنری فعالیت رسمی خود را آغاز کرده است.

پائیز ۸۲ گروهی در میانه راه وارد این گود می‌شوند، اما نمی‌توان به آغاز برگشت، فرزندان نیلوفر چند سالی‌ست که این روبه را پیش گرفته‌اند.

گروه جدید نمی‌تواند خود را با نیلوفرها وفق دهند، بنابراین جمعی از این جوانان مشتاق که عزم خود را جزم فراگیری نگرش‌ها و تئوری‌های این حرکت کرده‌اند گرد هم جمع می‌شوند و تصمیم به ارائه برنامه‌هایی با توجه به نو آمده بودنشان در این طریقت ادبی می‌نمایند، برنامه را با اعضای هیئت مرکزی «کارگاه هلیا» در میان می‌گذارند و نام «امید» را با امید دست یافتن به فضاهای جدید و مؤلفه‌های نوین در این دیدگاه بر خود می‌نهند و با تأسیس «کارگاه نوآمده‌گان امید» که مانیفست دیدگاه را سرلوحه برنامه‌های خود قرار داده است، بار دیگر دیدگاه عریان در محافل و مطبوعات فرهنگی- ادبی استان مبتکر حرکتی تازه‌تر می‌گردد.

از اقدامات دیگر پیشگامان دیدگاه عریان می‌توان به اینها اشاره کرد:

۱- برگزاری نخستین جشن ملی شعر و ادب ایران
زمین در تالار شهید بهشتی کرمانشاه «سال ۱۳۸۲»
«زیر نظر کارگاه نیلوفر».

۲- برگزاری جشن میلاد حضرت مهدی «عج» زیر
نظر کارگاه ادبی نیلوفر در سالن کنفرانس انجمن
«سال ۱۳۸۲»

۳- برگزاری کنگره باشکوه همای رحمت زیر نظر
کارگاه ادبی امید «در سالن کنفرانس انجمن سال
۱۳۸۲»

۴- کارگاه خبرنگاران جوان زیر نظر کارگاه هلیا
۵- «صبح نیما» که با توجه به حضور یک جمع مختلط
خانم و آقا در تکیه فقرای خاکسار جلالی در تاریخ
عرفان ایران بی سابقه بود. ۱۳۸۲- زیر نظر کارگاه
امید.

۶- «عصر هدایت» بزرگداشت صادق هدایت برای
اولین بار در غرب کشور، در تالار امام علی (ع) زیر
نظر کارگاه امید. «۱۳۸۲»

۷- مسابقه عریان نویس برتر ۱۳۸۳ -در خانه ملی
جوانان- زیر نظر کارگاه امید.

۸- جشن بزرگ سالروز نیلوفر ۱۳۸۳- در حوزه هنری

استان کرمانشاه- زیر نظر کارگاه نیلوفر.

۹- تأسیس صفحه عریان در نشریاتی چون «سیاست

روز- ویژه‌ی استان کرمانشاه»

به هر حال تمام اینها تنها نشانگر حرکتی‌ست که تازه می‌خواهد خود را آغاز کند، تا احیاگر عاشقانه‌ترین و بی‌واسطه‌ترین صراطهای ممکن برای جهان‌شناسی، خودشناسی و خداشناسی گردد.

و پیشگامان دیدگاه عریان کسانی هستند که از هر آنچه پخته‌خواری و زندگی ادبی در ژانرهای مرده به تنگ آمده‌اند، به ویژه وقتی که می‌بینند جهان‌بینی خود آنها بسیار بالاتر و زیباتر از تمام جهان‌بینی‌های دیگر است.

دیدگاه عریان، در ذات خود هیچ حرکت، مکتب و جنبش اصیلی را انکار نمی‌کند، آنقدر بی‌نهایت است که میانه ندارد، با آنکه «آذریک» همواره می‌گوید این تازه آغاز راه است و هنوز تا تکامل دیدگاه راه بسیاری در پیش است.

علاوه بر پیشگامانی که در این مجموعه معرفی شده‌اند، از دیگر عریان‌نویس‌های فعال این جنبش می‌توان به: محمدمهدی تولایی، سعید امامی، ملیحه شعبانی، زینب پروینی، الهام محمدی، زینب محمدی کوره خسروی (مؤسس کارگاه ادبی امید)،

زینب (آذر) آذرپیک، مهناز فلاح‌حسینی، امیر آقایی، عزیز کلهر «خرم‌آباد»، بهروز عبداللهی «دزفول»، امیر سنجر «اراک»، ناتاشا موسوی مهدویان «سوئد»، افراسیاب رحیمی، مصیب عزیززاده «اهواز»، شهرام رستمی «قزوین»، آرش اکبری، علی اصغر ارچین «مشهد»، سمیه چاوشانی، سید شهاب کرمی، و ... اشاره نمود.

و در پایان، متنی ارائه می‌گردد که می‌باید آن را خلاصه نامه‌ای دانست، از سخنرانیهای تئوریسین و و ایدئولوگ دیدگاه عریان؛ «آرش آذرپیک» در مورد این جنبش:

«هیچ کس بی‌دامن‌تر نیست، لکن پیش خلق
دیگران پوششند و ما بر آفتاب افکنده‌ایم»

دیدگاه عریان «unveiled view» طریقتی مبین است، بر پایه اصل چهارم از نیکیه‌های سه‌گانه راه راستی یعنی «عرفان» عرفانی پیشرو، اصیل و همگام با روح استحاله‌پذیر جامعه مدنی برای انسانیتی ناامید و آشفته که خود را زیر پنجه ترس فناپذیری و درد بی‌خوابی به تعبیر دکتر شریعتی «تنهاترین تنهاها» یافته است، طریقتی گمان‌شکن و اطمینان‌بخش که روح عشق‌مدارانه آن کمال تعقل و دانایی‌ست.

عریانیت یعنی: شفاف بودن، خالص بودن، یک‌رنگ بودن، راحت بودن، یکسان‌نگر بودن و بی‌آلایش بودن برای بی‌نقاب‌ترین، آزادانه‌ترین، ژرف‌ترین

و عاشقانه‌ترین ارتباط بی‌واسطه با همه چیز - «طبیعی و ماوراء الطبیعی»، «کلی و جزئی».

در دیدگاه عریان با مرگ بنده‌گی و بردگی هر گونه کفرورزی رخت از جهان خواهد بست بنابراین طریقت ما نفی «من عصیانگر» نیست، بلکه در وراء تمام حجاب‌ها که تنها به واسطه‌ی این «منیت دروغین» به وجود آمده‌اند که فقط بازتاب رابطه‌ی غالباً سودجویانه با دیگران و اشیاء است. جستجوگریست خستگی ناپذیر برای نمود بخشیدن به آن منیت مترقی، لذت‌جو، اصیل، متین، گستاخ، هنجارگریز و نخوت‌ستیز که در پیکره‌ی ظریف آن («حقیقت والا» و ذهن مسلط و درونی طبیعت) که «جانشین همه‌ی نداشتن‌هاست» از رگ گردن نیز به انسان نزدیکتر است، منیتی پویا و پایا بر پایه‌ی تمامیت خواهش‌ها، خواستن‌ها، توانستن‌ها و هستن‌های خلاق و آبادگر. نمی‌خواهد میانجی جنگهای زرگری - ورنه

نزع از کفر و دین و سبحه و زنار بردارم

«صائب تبریزی»

عریان با فراروی از دایره‌های بسته‌ی کفر و دین در ذات بی‌پایان خویش فرامطلق و فرانسبی‌ست زیرا جوهره‌ی ایستای مطلق در همه چیز مانع هر گونه تحول، تکوین، دگردیسی و دگرگونی‌ست و جوهره‌ی ناپایدار نسبیت که بر اساس حتمیت تردید بنا شده است، مانع هر گونه دانایی اطمینان‌بخش خواهد شد زیرا غالباً با اصرار در قطعیت وجود نقصان به دنبال یافتن وجوه ناحقیقت هر گونه پدیده و تفکر آنهم بر مدار روح متغیّر و دیدگاه پوچ‌گرای برخی نظریه‌پردازان خویش است.

نیست پیش تو خبر ورنه ز هر ذره‌ی خاک

گوش معنی‌طلب اسرار حقیقت شنود

«صائب تبریزی»

هنگام نگریستن به آسمان گاهگاه نور ستارگانی رویت خواهد شد که شاید قرن‌ها پیش از میان رفته باشند و ما در لحظه دیدن به نوعی خود را در دو زمان متفاوت یعنی «گذشته و حال» مشاهده می‌کنیم و نظریه «بی شمار زمان در یک آن» مبین این واقعیت است که ما به اندازه تمامی انواع و گونه‌های مختلف در طبیعت با زمانهای متفاوت روبرو هستیم، بنابراین «زمان زمینی- جسمانی» ما در گستره لا یتناهی فضا نه یک حقیقت مطلق است که غیر از آن نباشد و نه یک حقیقت نسبی است که بتوان به دیده تردید به آن نگریست.

یک چشم در تلسکوپ، یک چشم در میکروسکوپ پس با کدامین چشم تو را ببینم، آری انسان هر چه قدر هم که از زمین فاصله بگیرد باز پاهایش در کره خاکی فرو رفته‌اند، زیرا بنابر محدوده زمانی خود هیچگاه نخواهد توانست فضا را به تسخیر خود درآورد، بنابراین بر پایه نظریه «تجاهل العارف» با دیدگاهی «فراطلمیوسی» ناخودآگاه چشم‌هایش بر نقطه‌ای در فضا به نام زمین متمرکز می‌شوند و این مقدمه‌ایست برای گشوده شدن «چشم سوم» در بشریت.

هنگام تمرکز بر زمین که آن را به علت رفت، برگشت و سیالیت می‌توان «مراقبه شناور» به شمار آورد، انسان به گونه‌ای ظاهری با چهار اجتماع کلی روبرو خواهد شد :

۱- اجتماع انسانی، ۲- اجتماع حیوانی، ۳- اجتماع نباتی، ۴- اجتماع جمادی و چون در این فرآیند که می‌توان آن را «نگرشی اصالت زمین» نامید، همه چیز مقدس شمرده می‌شود و از میان برداشتن یک کوه برابر است

با قتل عام یک قوم از بشریت، تمامی آحاد زمین اعضای یک پیکر واحد خواهند شد.

و در این میانه در صورت داشتن «چشم سوم» خواهیم توانست با رجعت به خود، حقایق عمیق آسمان را که ماورای ماده و زمان قرار گرفته‌اند، در دنیای درونی به کشف و شهود بنشینیم.

عریان یک حقیقت عمیق شهودی است و شهود عمیق، تنها فرایند است که نطفه‌ی نابودی را در پیکره‌ی نامحدود خود نمی‌پروراند و اینجاست که در عریانترین موقعیت ممکن انسان با گذر از تمام تمهیدات و چارچوبه‌های خودساخته به جوهره‌ی بی‌پایان و بی‌پرده‌ی آفرینش دست می‌یابد و این «کوشش بی‌رنج» هیچگاه میسر نخواهد شد مگر در تاراج ریاضتی همواره لذت‌آفرین و کامجو که از نمونه‌های بارز آن می‌توان به روندی هنجارشکن و استثنائی با توجه به روحانیترین نیازهای تعالی‌بخش در بافتار جسمانی‌ترین ابعاد حیات اشاره کرد.

و متن عریان به عنوان کشفی بزرگ در ادبیات هزاره‌ی سوم - زاویه‌ی سوم را با عنایت به نگرشی کاملاً علمی و هنرمندانه به واژه فراروی دهکده‌ی جهانی ادبیات قرار می‌دهد و به طبع همین امر بی‌واسطه‌ترین ارتباط ممکن را با دنیای طبیعی و ماوراء طبیعی واژگان محقق می‌سازد. فرا روی از عوالم محدود و خود ساخته‌ای که توسط بندگان حلقه به گوش الهه‌های شعر و داستان به وجود آمده‌اند، باعث پیدایش «عارف - واژگانی» خواهد شد که فقط خدا می‌داند چقدر در نظر آنها به عنوان مثال، فرامین الهه شعر پیش پا افتاده و ابتدایی به نظر می‌آید.

ارتباط بی‌واسطه با واژه در دو طیف متفاوت صورت می‌گیرد:

۱- برخورد غیر هنری

۲- برخورد هنری

«عریان نویس» با در پیش گرفتن برخورد دوم «پیر- کودکی» می‌شود که با اعتقاد به نظریه «تجاهل العارف» در اوج تعقل و تجربه، به جنونی کودکانه دست می‌یابد که در آن روابط طبیعی علت و معلولی که ذاتی نگرش عام شده است را به گونه‌ای کاملاً هنرمندانه بر هم می‌ریزد و این آغاز حیرت و سکر است.

متن عریان پروسه‌ای فعال است برای آزاد ساختن تمامی سکوت‌ها، صداها و عقده‌های پنهان و عریان منظومه‌ی تاریخ که متأسفانه حتی در صورت ثبت نیز توسط یک دانای کل و روایتگر وابسته، کلی‌نگر، برجسته‌بین و نام و نشان‌نویس انعکاس یافته است. بنابر اصل سیال بودن و فرآریت متن عریان از جنبه‌ی قالب‌های تعریف شده و تأکید بیانی‌ی دیدگاه بر روح همواره متغیر مؤلفه‌های ثانویه که هرگز حیطه‌ی گشایش‌ها و بستاره‌های یک شریعت خاص را بر نمی‌تابد، متون آوانگارد عریان با تکیه بر تمهیدات و مؤلفه‌های اولیه هیچگاه به اشباع‌شدگی و سنگ‌شدگی تن در نخواهند داد، زیرا هر پایانی در این وادی آغازگر راهی به مراتب بهتر و بزرگتر است.

«یا حق»



Si menor

A

B

C

D

E

F

The musical score is written for a single melodic line in 3/4 time. It begins with a treble clef, a key signature of one sharp (F#), and a 3/4 time signature. The melody consists of eighth and sixteenth notes, with some rests. Section markers A through F are placed above the staves to indicate different parts of the piece. The score ends with a double bar line and a repeat sign.

به ناجی عالم بشریت (عج)
مصنف و آهنگساز : اسدا... آزادی

«حماسه‌ی عریان»

می‌شکند در ما خواب و گمان	می‌دمد از خاور مهر زمان
می‌رسد آرش با تیر و کمان	تا شکند مرز من و تو را
با عبور از این میان	نغمه‌های آسمان
می‌رود تا دنیای دور	اوج و فرودش
می‌جهد تا دریای نور	خالی از کینه
با دریا دریا پیوندد (۲)	بر افسون شب می‌خندد
بر تبت می‌خوابد	روح فریاد طوفانها
بر دنیا می‌تابد	از قاف عریان می‌روید
با دریا دریا پیوندد (۲)	بر افسون شب می‌خندد
انسان را می‌یابد	پیر برنای عصیانگر
بر دلها می‌تابد	متن عریان جان پرور
با دریا دریا پیوندد (۲)	بر افسون شب می‌خندد
	موجی در موجی می‌بندد
	فردا
	سیمرغ
	موجی در موجی می‌بندد
	فردا
	روح
	موجی در موجی می‌بندد

معرفی چند اثر از قلم‌های عریان

«لیلا زانا- دختر اسطوره‌های سرزمین من»

عنوان نخستین مجموعه غزل مستقل از بنیانگذار دیدگاه عریان آرش آذربیک، که اواخر پاییز ۸۳ روانه‌ی بازار کتاب گردید و با وجود سنگ‌پرانی‌های متعدد، در داخل و خارج از کشور با استقبال خوبی مواجه شد. آذربیک که از پیشگامان غزل نوین ایران می‌باشد، برخی عقاید خود را در مورد این جنبش ادبی در مجموعه‌ی فوق منعکس کرده است.

آرش بارها گفته است که وقتی انسان علاوه بر عواطف و تفکرات روزمره و معمول از تفکرات و عواطف مستقل، متعالی و هویت‌مند بشری نیز فرازوی کرد، به دنیای سحرانگیز «جذبه، حیرت و سکر» می‌رسد که بالاترین درجه‌ی آن برای سالک مجذوب مرحله‌ایست کاملاً غیرقابل تئوری و تشریح بنام «تفکر بدون واژه» که مولانا آن را چنین بیان کرده است:

حرف و گفت و صوت را بر هم زنم تا که بی این هر سه با تو دم زنم
آنچه که کاملاً مبرهن و بدیهی است، شاعر مجموعه‌ی «لیلا زانا» در مرحله‌ی تفکرات و عواطف متعالی و هویت‌مندیست که اهل فن آن را به نوعی «درد مشترک» می‌خوانند.

«آذربیک» آنچنان که در بیانیه‌ی «غزل مینی‌مال» آمده، معتقد است، برخی از واقعیات در ذات خود آنچنان شاعرانه هستند که اگر کسی بخواهد با جلوه‌های ویژه‌ی شعری در آنها دست ببرد به خودش خیانت کرده است.

بنا بر همین بیانیه این سؤال مهم پیش می‌آید که «آرش» چقدر توانسته است از ایدئولوژی -یا ایدئولوژیهای- حاکم بر آثار خود فرازوی کند و یا بالعکس احکام این شریعت یا -شریعت‌های- فکری را چه اندازه لاتغیر و بی‌چون و چرا می‌داند که در این صورت ما آثار او را هیچگاه نخواهیم

توانست از لحاظ اندیشه در حوزه‌هایی طریقت و حقیقت یعنی دیدگاه عریان به تشریح و کالبدشکافی بنشینیم.

و سخن آخر اینکه آنچنانکه کاملاً مشخص است «غزل مینی‌مال» از لحاظ قالب خود «زیر شریعتی» است از غزل نوین ایران و غزل نوین ایران نیز «زیر شریعتی» است از غزل ایران و غزل ایران هم ... و ... بالاخره آیا آذریک توانسته است با توجه به دیدگاه عریان از قالبهای شعری و داستانی فراروی بکند و به جنسیت سوم واژگان نزدیک گردد.

به هر حال آنچه که اظهر من شمس است، صاحب مجموعه‌ی «لیلا زانا» نه «تغزل» را تنها خاص دنیای شعر می‌داند و نه «روایت» را تنها در انحصار داستان.

بنابراین جای پای برخی تفکرات عریان را می‌توان به روشنی در لابه‌لای مجموعه‌ی فوق‌الذکر مشاهده نمود و این امر جای بحث و بررسی بیشتری دارد که در حوصله‌ی این نیم نگاه نمی‌گنجد.

بانوی واژه‌ها مجموعه‌ی عریان از مهری مهدویان «آماده‌ی چاپ»

این دفتر که به قلم بانوی دیدگاه عریان - مهری مهدویان - است، در پیش‌گفتار خود، بیانیه‌ی «شعر واژه، با توجه به فراشعر عریان» را دارد. بهتر آن است که برای آشنایی بیشتر قسمتهایی کوتاه از این مانیفست را با هم بخوانیم: «... میشل فوکو می‌گوید که بنیانگذاران علوم مختلف را باید به دو دسته‌ی اساسی تقسیم نمود.

الف) بنیانگذارانی همانند «نیوتن، پدر فیزیک نوین» که علم فیزیک کاملاً مستقل از اوست و می‌توان سالها این دانش بشری را مورد تدقیق و بررسی قرار داد، بی‌آنکه هیچگونه احتیاجی به کاوش در آرای «اسحاق نیوتن» باشد. ب) بنیانگذارانی همانند «مارکس» که مکتب «مارکسیسم» به هیچ‌وجه مستقل از وی نیست و مطالعه و بررسی این تفکر کاملاً برابر است با بازنگری مجدد آرای «کارل مارکس»

... و اما دیدگاه جهانشمول عریان چیزی فراتر از تقسیم‌بندیهای فوق‌الذکر است یعنی؛ پایه‌گذار این دیدگاه، جناب آقای آرش آذریک آغازگر حرکتی بزرگ و بی‌پایان است که با توجه به نگرش‌ها و آرای ارائه شده توسط ایشان قرن‌ها می‌توان به ادامه‌ی این جنبش با ارائه‌ی ایده‌ها، مؤلفه‌ها و تئوریهای نوین کمک کرد و ...

«مهری مهدویان» در بیانیه‌ی خویش همواره متذکر می‌گردد که در صورت درک صحیح مؤلفه‌های اولیه و جایگاه مؤلفه‌های ثانویه در آن با توجه به ضرورت روح زمان می‌توان به سبک‌های ادبی بی‌شماری دست یافت...

... و اکنون ژانر «شعر واژه» که شاید بتوان آن را «سهل و ممتنع‌ترین» گونه‌ی شعری حال حاضر به شمار آورد، توانسته است که در ذات خود طریقتی دیگر را برای رسیدن به حقیقت لایزال عریان پایه‌ریزی کند ...

«تئورسین شعر واژه در ادبیات جهانشمول عریان» اعتقاد دارد که هر قدر ارتباط و تعامل بشری عاشقانه‌تر و بی‌واسطه‌تر باشد، یعنی انسانها بتوانند عریان‌تر با هم زندگی بکنند، به همان اندازه دایره‌ی فهم و درک متقابل وسیع‌تر خواهد شد و در این پروسه‌ی انسانی و موقعیت متعالی و متمدنانه است که یک «واژه» خواهد توانست به راحتی بار یک منظومه‌ی کامل را بر دوش بکشد. به قول شیخ اجل:

در خانه اگر کس است یک حرف بس است

در «شعر واژه» به هیچ وجه ما با یک جمله‌ی کامل روبرو نخواهیم شد؛ فعل و در نتیجه تمامی ساختار رایج دستور زبان به کلی محو می‌گردد و واژه در آزادانه‌ترین موقعیت ممکن آنچنان قائم به ذات می‌شود که در صمیمیت سیال و زلال متن و سپیدیهای فرامتنی خویش عالی‌ترین و زیباترین ارتباط بی‌واسطه را با خواننده برقرار می‌کند ...

این ژانر ادبی با «حرکتی واژه‌گرا در یک ژانر نامتعارف» می‌تواند هویت مستتر واژگان را که در چارچوبه‌های متغیر دستور زبان به دست فراموشی سپرده شده است، بار دیگر به آن بازگرداند و این هیچ معنایی ندارد جز «بازگشتی آوانگارد به اصالتی فرارو»

... «مراقبه‌ی شناور» در حرکت جاری واژگان اصلی‌ترین و حیاتی‌ترین مؤلفه برای رسیدن به یک اثر ماندگار و بدیع در این گونه‌ی ادبی است ...

... در شعر واژه، با عنایت به حرکت سیال و فعال واژگان به هیچ‌وجه اثری از ازدحام و تراحم تصاویر و لایبرنت‌های سردرگم نخواهیم دید، زیرا این عوامل که صرفاً برای ایجاد تفاوت به وجود می‌آیند، بنا بر آنچه که در بیانیه‌ی دیدگاه آمده است، تنها باعث پیدایش روابط شبه سادومازوخیستی ما بین «نگارنده - متن و خواننده» می‌شود ...

یک اثر از آرش آذریک

آفتاب

باران

برکه

دوقو

آفتاب

آفتاب

برهوت

دوفسیل

دو اثر از :

مهری مهدویان

«عدالت»

جرم؟ هماغوشی!

حکم؟ فراموشی!

زمان اجرا؟ کالبد بعد!

«ویزا»

تابعیت؟ تمام زمین

دین؟ تمام خدا

زبان؟ سکوت

مقصد؟ فتح بهشت

دیگر آثار آماده‌ی چاپ:

- | | | |
|----------------------|----------------|-----------------------|
| ۱- تمام حرف غنچه، گل | مجموعه‌ی عریان | از: سودابه کرمی |
| ۲- آنسوی پرده‌ها | مجموعه‌ی عریان | از: میثم سلیمی |
| ۳- دوشیزه و گل سرخ | مجموعه‌ی عریان | از: زینب نظریان |
| ۴- منشور تغزل | مجموعه‌ی عریان | از: سیدوحید میره‌بیگی |



